

انجیل محسن

ترجمه شده از نسخه‌های خطی یونانی

انجیل یوحنا (ترجمه‌شده از نسخه‌های خطی یونانی)
کپی‌رایت © ۲۰۲۵ دکتر تام اکمن، جلال درزی، ابراهیم صیادی
و کلوری چپل هدواترز
متن یونانی اصلی مورد استفاده در این ترجمه، نسخه‌ی گردآوری‌شده توسط:
موریس ای. رابینسون و ویلیام جی. پیرپونت
با عنوان:
عهد جدید به زبان یونانی اصیل: قالب بیزانسی ۲۰۰۵، همراه با صرف‌شناسی
منتشرشده در: ساوث‌بورو، ماساچوست: انتشارات کتاب چیلتن، ۲۰۰۵
مشاور متن یونانی و مشاور ویراستاری پروژه:
دکتر تام اکمن B.A., M.A., M.Div., M.Th., Th.D
مترجمان و ویراستاران انگلیسی-فارسی:
جلال درزی
ابراهیم صیادی
طراح و صفحه‌آرا:
ابراهیم صیادی

شابک: ۹۷۹-۸-۲۱۸-۳۴۲۹۰-۶

The Gospel of John: Translated from the Greek Manuscripts
Copyright © 2025 by Dr. Tom Eckman, Jalal Darzi, Ebrahim Sayadi
and Headwaters Calvary Chapel

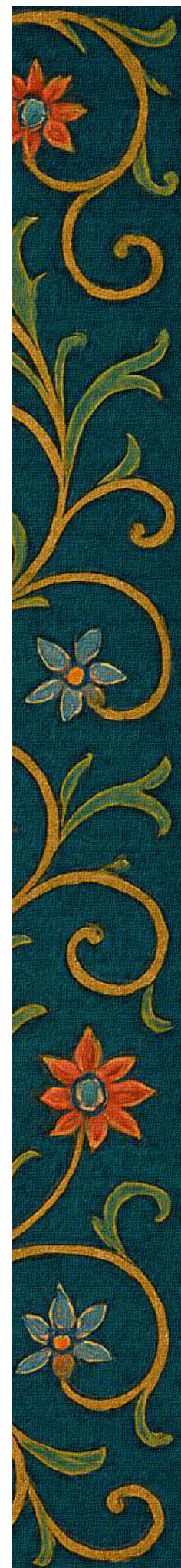
The primary Greek text consulted for this translation is:
The New Testament in the Original Greek: Byzantine Textform 2005,
with Morphology, compiled by Maurice A. Robinson and William G.
Pierpont. Southborough, Massachusetts: Chilton Book Publishing, 2005.

Project Editor and Greek Source Consultant:
Dr. Tom Eckman, B.A., M.A., M.Div., M.Th., Th.D.

English-Persian Translators and Editors:
Jalal Darzi, Ebrahim Sayadi

Designer & Typesetter:
Ebrahim Sayadi

ISBN: 979-8-218-34290-6



با نهایت احترام و قدردانی

بدین وسیله مراتب سپاس و قدردانی عمیق خود را ابراز می‌داریم نسبت به تمامی عزیزانی که در طی این مسیر، با محبت، تعهد و از خودگذشتگی ما را یاری رساندند. به‌ویژه از پاستور راجر، پاستور پاول، پروفسور تام اکمن - مدیر گرامی بخش ترجمه - و همچنین اعضای محترم هدواتر، پاستور ولادیسلاو آپلو و پاستور بیل تیلور و خوانندگانی که هر یک نقشی بی‌بدیل در پیشبرد این خدمت ایفا نمودند، صمیمانه سپاسگزاریم.

ایمان داریم که عیسی مسیح، خداوند زنده و سرور کلیسا، پاداش خدمت خالصانه‌ی شما را در راه خدمت به قوم ایرانی، به فراوانی عطا خواهد فرمود. آنچه شما عزیزان در این مسیر ارائه نمودید، صرفاً یاری‌رسانی نبود، بلکه شهادتی زنده بود بر محبت عملی مسیح، که در خدمت، اتحاد و فروتنی متجلی شد. از ژرفای دل، سپاس می‌گوییم و دعا می‌کنیم که فیض و رحمت خداوند ما، عیسی مسیح، همواره بر زندگی، خدمت و خانواده‌های شما جاری و برقرار باد.

With Deepest Gratitude and Appreciation:

We hereby express our heartfelt thanks and sincere appreciation to all those who, with love, commitment, and selflessness, supported us along this journey. In particular, we extend our gratitude to Pastor Roger, Pastor Paul, Professor Tom Eckman - esteemed Director of the Translation Department - and their church which so faithfully supported this work: Headwaters Calvary Chapel. Beyond the church, we would like to thank Pastor Vladislav Oplev, Missionary Bill Taylor and several others who served as readers, each of whom played an irreplaceable role in advancing this ministry.

We firmly believe that Jesus Christ, the living Lord and Head of the Church, will richly reward your faithful service to the Persian people. What you have offered throughout this process was not merely assistance, but a living testimony to the practical love of Christ - manifested in service, unity, and humility.

From the depths of our hearts, we thank you and pray that the grace and mercy of our Lord Jesus Christ may continually abound in your lives, ministries, and families.

تقدیم به بیل تیلور

خادمی وفادار و معلمی حکیم که دهه‌ها در نور گام برداشته، حقیقت را کاشته و
باشد که این ترجمه از انجیل یوحنا—آنجا که «کلمه فیض را گسترانیده است.
انسان شد و در میان ما ساکن گردید»—پژواکی فروتنانه از همان نوری باشد
که در زندگی خدمتی‌تان آن را بر دوش کشیده‌اید.

با سپاس عمیق و احترام

To Bill Taylor

A faithful servant and teacher who, for decades, has walked in the light, sown truth, and extended grace. May this translation of the Gospel of John – where the Word became flesh and dwelt among us – be a humble echo of the light you have borne through your life of ministry.

With deep gratitude and honor

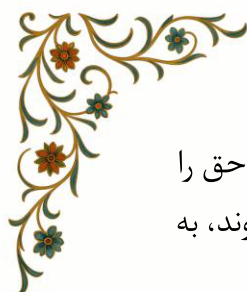




صفحه اول پاپيروس، شامل یوحنا ۱:۱-۱۳ و کلمات آغازین آیه ۱۴.

The first page of the papyrus,
showing John 1:1-13 and the opening words of v.14*

*[https://commons.wikimedia.org/wiki/File:Papyrus_66_\(GA\).jpg](https://commons.wikimedia.org/wiki/File:Papyrus_66_(GA).jpg)



باب یکم

۱. کلمه در آغاز بود، و کلمه با خدا بود، و کلمه، خدا بود.

۲. آن مرد در آغاز با خدا بود.

۳. تمام خلقت توسط او ظاهر شد و جدا از او حتی یک چیز هم ظاهر نشد، خلقت به وجود آمد.

۴. حیات در آن مرد بود، و حیات نور آدمیان بود.

۵. او نوری است که در تاریکی می‌درخشد، و تاریکی بر نور غلبه نیافت.

۶. مردی از جانب خدا ظاهر شد، نام او یوحنا (تعمیددهنده) بود.

۷. این مرد برای شهادت آمد، برای آوردن شهادت بر آن نور، باشد که هر کس از طریق او ایمان آورد.

۸. آن مرد آن نور نبود، اما او فرستاده شد تا در مورد نور شهادت دهد.

۹. او نور حقیقی بود، کسی که نور می‌بخشد به هر کس که به دنیا می‌آید.

۱۰. او در جهان بود، و جهان از طریق او ظاهر شد، و دنیا او را نشناخت.

۱۱. او آمد به مُلک خودش، و مردمان خودش او را نپذیرفتند.

۱۲. اما به آنهایی که او را پذیرفتند این حق را داده است که به فرزندان خدا تبدیل شوند، به ایمانداران در نام او.

۱۳. کسانی که نه از خون، نه از نفس، نه از خواست یک مرد، از خدا متولد شدند.

۱۴. و کلمه در جسم ظاهر شد و در میان ما خیمه بر پا کرد، و ما نگرستیم بر جلال او، جلال همان که تنها متولد شده از پدر است، تحقق فیض و حقیقت.

۱۵. یوحنا (تعمیددهنده) شهادت داد و بر او اعلان می‌کرد، می‌گفت «این همان است که می‌گفتم، کسی که بعد از من آمد، قبل از من حضور داشت، زیرا قبل از من بود.»

۱۶. و از غنای او، ما دریافتیم، و فیض پر از فیض.

۱۷. شریعت توسط موسی داده شد، فیض و حقیقت توسط عیسی مسیح ظاهر شد.

۱۸. هیچ کس هرگز خدا را ندیده است، تنها پسر متولد شده، او که در آغوش پدر است، همان آشکار ساخت پدر را.

۱۹. اکنون این شهادت یوحنا (تعمیددهنده) است، هنگامی که یهودیان، کاهنان و لایوان را از اورشلیم فرستادند تا از او بپرسند، «تو کیستی؟»

۲۰. او اعتراف کرد و انکار نکرد بلکه اذعان داشت: «من مسیح نیستم.»

۲۱. و از او پرسیدند، «پس چی؟ تو الیاس هستی؟» گفت: «من نیستم.»



انجیل یوحنا

۳۱. من او را نمی‌شناختم، اما به این دلیل که بر اسراییل ظاهر شود، من آمدم تا در آب تعمید دهم.»

۳۲. و یوحنا تعمیددهنده شهادت داد و گفت: «روح را دیدم که فرود آمد مانند کبوتری از آسمان و بر او ماند.»

۳۳. من او را نمی‌شناختم، اما کسی که مرا فرستاد تا در آب تعمید دهم به من گفت: روح بر او نازل می‌شود و بر او می‌ماند، اوست که در روح مقدس تعمید می‌دهد.

۳۴. و من دیدم و شهادت دادم که این مرد پسر خداست.»

۳۵. روز بعد، یوحنا تعمیددهنده با دو تن از شاگردان خود ایستاده بود.

۳۶. و نگاه می‌کرد و در حالی که عیسی راه می‌رفت، گفت: «بنگر، بره خدا.»

۳۷. دو شاگرد سخنان او را شنیدند و از پی عیسی رفتند.

۳۸. عیسی برگشت و دید که آنها از پی اویند، به آنها گفت: «از پی چه هستید؟» آنها به او گفتند: «ربای که (ترجمه می‌شود، استاد) کجا می‌مانی؟»

۳۹. او به آنها گفت: «بیاوید و ببینید.» آمدند و محل اقامت او را دیدند و در آن روز نزد او ماندند، حدود ساعت دهم روز بود.

«آیا تو آن پیامبر هستی؟ و او پاسخ داد: «نه.»

۲۲. سپس به او گفتند: «تو کیستی تا به فرستادگانمان پاسخ دهیم؟ در مورد خودت چه می‌گویی؟»

۲۳. گفت: «من کسی هستم که در بیابان ندا سر می‌دهد: راه خداوند را مهیا سازید؛ همانطور که اشعیاء نبی فرمود.»

۲۴. اما کسانی که فرستاده شدند از فریسیان بودند.

۲۵. و از او پرسیدند، گفتند: «اگر مسیح و الیاس و پیامبر نیستی پس چرا تعمید می‌دهی؟»

۲۶. یوحنا تعمیددهنده در جواب آنها گفت: «من در آب تعمید می‌دهم، اما یکی در میان شماست که او را نمی‌شناسید.

۲۷. او کسی است که پس از من می‌آید، و بالای من است، من حتی لیاقت آن را ندارم که بند کفش او را باز کنم.»

۲۸. این چیزها در بیت عنیا آن سوی اردن، جایی که یوحنا تعمیددهنده مشغول تعمید بود رخ داد.

۲۹. روز بعد یوحنا تعمیددهنده عیسی را دید که به سوی او می‌آید، گفت: «بنگر! بره خدایی که گناه دنیا را می‌برد.

۳۰. این همان کسی است که درباره او گفتم: پس از من مردی می‌آید از بالای من، زیرا او پیش از من بود.



۴۰. یکی از دو نفری که سخنان یوحنا را
تعمیددهنده را شنید و از پی عیسی رفت،
آندریاس برادر شمعون پطرس بود.

۴۱. او ابتدا برادر خود شمعون را یافت و به او
گفت: «مسیح را یافتیم» (که ترجمه آن «مسح
شده» است).

۴۲. و او را نزد عیسی هدایت کرد، وقتی عیسی
به او نگاه کرد گفت: «تو شمعون پسر یونس
هستی، تو را کیفا خواهند خواند» (که ترجمه آن
پطرس «سنگ» است).

۴۳. فردای آن روز عیسی خواست به جلیل برود،
فیلیپس را یافت و به او گفت: «به دنبال من بیا.»
۴۴. فیلیپس از بیت صیدا، شهر آندریاس و
پطرس بود.

۴۵. فیلیپس، ناتاناییل را یافت و به او گفت: «ما
او را یافتیم که موسی در شریعت و همچنین
انبیاء در مورد او نوشتند، عیسی ناصری، پسر
یوسف.»

۴۶. و ناتاناییل به او گفت: «آیا چیز خوبی از
ناصره می‌تواند بیرون بیاید؟» فیلیپس به او گفت،
«بیا و ببین.»

۴۷. عیسی ناتاناییل را دید که به سوی او
می‌آید، درباره او گفت: «بنگر، یک اسرائیلی
حقیقی که فریبکاری در او نیست.»

۴۸. ناتاناییل به او گفت: «من را از کجا
می‌شناسی؟» عیسی در جواب او گفت: «پیش از



باب دوم

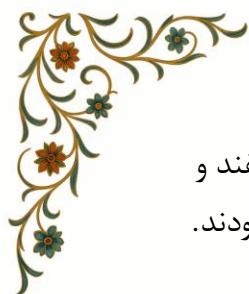
۱. روز سوم در قانای جلیل عروسی بود و مادر
عیسی در آنجا بود.

۲. عیسی و شاگردانش به عروسی فراخوانده
شده بودند.

۳. و چون شراب تمام شد، مادر عیسی به او
گفت: «شراب ندارند.»

۴. عیسی به او گفت: «ای زن، نگرانی تو به من
چه ارتباطی دارد؟ زمان من هنوز شروع نشده
است.»

۵. مادرش به خادمان گفت: «هر چیزی که او به
شما می‌گوید انجام دهید.»



۶. در آنجا شش ظرف سنگی بر حسب روش تطهیر یهودیان که هر کدام ۹۰ یا ۱۳۶ لیتر بود، گذاشته بودند.
۷. عیسی به آنها گفت: «ظرف‌های را با آب پر کنید.» و ظروف را لبالب پر کردند.
۸. و او به آنها گفت: «اکنون مقداری را بیرون بیاورید، و نزد برگزارکننده مهمانی ببرید.» و آنها بردند.
۹. هنگامی که برگزارکننده جشن، آبی که شراب شده بود را چشید، و چون نمی دانست که از کجا آمده است، داماد را فراخواند. (اما غلامان که آب را کشیده بودند، می دانستند).
۱۰. و به او گفت: «همه در ابتدا، شراب خوب را می گذارند و هنگامی که مهمانان خوب مست شدند آنگاه شراب ارزانتر را می آورند، تو شراب خوب را تا الان نگه داشته‌ای!»
۱۱. این شروع آیات بود که عیسی در قنای جلیل انجام داد و جلال خود را آشکار ساخت و شاگردانش به او ایمان آوردند.
۱۲. پس از آن، او به کفرناحوم به سمت پایین رفت، او با مادرش و با برادرانش و شاگردانش در آنجا روزهای زیادی نماندند.
۱۳. عید پَسَح یهودیان نزدیک بود و عیسی به اورشلیم بالا رفت.
۱۴. و در معبد، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر را یافت، و صرافان را که نشسته بودند.
۱۵. هنگامی که تازیانه‌ای از ریسمان درست کرد، آنها را با همه گوسفندان و گاوها از معبد بیرون کرد، پول صرافان را ریخت و میزها را واژگون کرد.
۱۶. و به کبوترفروشان گفت: «اینها را ببرید، خانه پدرم را خانه خرید و فروش نکنید.»
۱۷. آنگاه شاگردان به یاد آوردند که نوشته شده بود، «شور خانه تو، مرا در بر می گیرد»^۱.
۱۸. پس یهودیان در پاسخ به او گفتند: «چه آیتی به ما نشان می دهی، چون این کارها را می کنی؟»
۱۹. عیسی پاسخ داد و به آنها گفت: «این معبد را ویران کنید، در سه روز آن را برپا خواهم کرد.»
۲۰. سپس یهودیان گفتند: «ساختن این معبد چهل و شش سال طول کشیده، و تو در سه روز آن را برپا خواهی کرد؟»
۲۱. اما او از معبد بدن خود صحبت می کرد.
۲۲. پس چون از مردگان برخاست، شاگردانش به یاد آوردند که او این را به آنها می گفت و ایمان آوردند به نوشته‌ها و کلامی که عیسی گفته بود.
۲۳. هنگامی که او در اورشلیم بود، در عید پَسَح، بسیاری با مشاهده آیتی که آشکار کرد به نام او ایمان آوردند.

^۱ می بلعد.



۷. تعجب نکنید که به شما گفتم باید از بالا متولد شوید.

۸. باد هر کجا که بخواهد می‌وزد و صدای آن را می‌شنوید، اما نمی‌توانید بگویید از کجا می‌آید و به کجا می‌رود؛ هر کس که از روح متولد شده باشد نیز چنین است.»

۹. نیکودیموس در پاسخ به او گفت: «اینها چگونه ممکن است؟»

۱۰. عیسی در جواب او گفت: «تو معلم اسرائیل هستی و اینها را نمی‌دانی؟»

۱۱. قطع به یقین به تو می‌گویم آنچه را می‌دانیم، و آنچه را دیده‌ایم گواهی می‌دهیم و شما شهادت ما را نمی‌پذیرید.

۱۲. اگر من چیزهای زمینی را به شما گفتم و شما باور نکردید، حال اگر به شما چیزهای آسمانی را بگویم چگونه باور خواهید کرد؟

۱۳. هیچ کس به آسمان بالا نرفته، به جز کسی که از آسمان فرستاده شده، یعنی پسر انسان که آسمانی است.

۱۴. و همانطور که موسی مار را در بیابان بلند کرد، پسر انسان نیز باید بلند کرده شود.

۱۵. تا یک ایماندار در او هلاک نشود، بلکه حیات جاویدان داشته باشد.

۱۶. خدا آنقدر عاشق جهان بود که تنها پسر متولدش را داد به هدف اینکه هر ایماندار در او هلاک نشود، بلکه حیات جاویدان داشته باشد.

۲۴. اما عیسی به آنها اعتماد نکرد، به خاطر اینکه او همه انسان‌ها را می‌شناخت.

۲۵. به این دلیل او نیاز نداشت کسی درباره نوع بشر شناختی به او بدهد، او از درون بشر آگاه بود.

باب سوم

۱. مردی از فریسیان به نام نیکودیموس، از بزرگان یهودیان بود.

۲. این مرد، شبانه نزد عیسی آمد و به او گفت: «ای استاد، ما می‌دانیم که تو معلمی هستی که از جانب خدا می‌آیی، زیرا هیچ کس نمی‌تواند این نشانه‌هایی را که تو انجام می‌دهی انجام دهد، مگر اینکه خدا با او باشد.»

۳. عیسی در جواب او گفت: «قطع به یقین به تو می‌گویم، اگر کسی از بالا متولد نشود، توانایی دیدن ملکوت خدا را ندارد.»

۴. نیکودیموس به او گفت: «چگونه ممکن است انسان در زمان پیری متولد شود؟ آیا او قادر است دوباره به رحم مادرش برگردد و متولد شود؟»

۵. عیسی پاسخ داد: «به یقین به شما می‌گویم، کسی نمی‌تواند به ملکوت خدا وارد شود، مگر اینکه از آب و روح متولد شود.

۶. آنچه از جسم متولد شده، جسم است و آنچه از روح متولد شده، روح است.



۱۷. زیرا خدا پسر خود را به جهان نفرستاد تا جهان را محکوم کند، بلکه جهان به وسیله او نجات یابد.

۱۸. ایماندار به او محکوم نمی‌شود. اما

غیرایماندار از قبل محکوم شده است، زیرا به تنها پسر متولد خدا، ایمان نیاورده است.

۱۹. و این محکومیت است که نور به جهان آمده است و نوع بشر تاریکی را به جای نور دوست داشت، زیرا اعمالشان شریر بود.

۲۰. زیرا هر که شرارت می‌کند از نور متنفر است و به سوی نور نمی‌آید، مبادا اعمالش آشکار شود.

۲۱. اما کسی که حقیقت را انجام می‌دهد به سوی نور می‌آید تا کارهای او آشکار شود، زیرا در خدا انجام شده است.»

۲۲. پس از این امور عیسی و شاگردانش به دیار یهودیه آمدند و در آنجا نزد ایشان ماند و تعمید داد.

۲۳. یوحنا تعمیددهنده نیز در انون نزدیک سالیم تعمید می‌داد، زیرا در آنجا آب بسیار بود و مردم می‌آمدند و تعمید می‌گرفتند.

۲۴. زیرا یوحنا تعمیددهنده هنوز به زندان نیفتاده بود.

۲۵. سپس بین شاگردان یوحنا (تعمید دهنده) و یهودیان در مورد تطهیر، اختلافی آشکار شد.

۲۶. و نزد یوحنا تعمیددهنده آمدند و به او گفتند: «ای استاد، او که با تو در آن سوی رود

اُردن بود و تو درباره او شهادت دادی، اینک تعمید می‌دهد و همه نزد او می‌آیند.»

۲۷. یوحنا تعمیددهنده پاسخ داد و گفت: «انسان نمی‌تواند هیچ چیز دریافت کند، مگر اینکه از آسمان به او داده شده باشد.

۲۸. شما خود شهادت می‌دهید بر من که گفتم من مسیح نیستم، بلکه پیش از او فرستاده شدم.

۲۹. داماد کسی است که عروس متعلق به اوست، اما دوست داماد که ایستاده و صدای او را می‌شنود، به خاطر صدای داماد بی‌نهایت شاد است، بنابراین شادی من به کمال رسید.

۳۰. آن مرد باید افزون شود و من باید کم شوم.

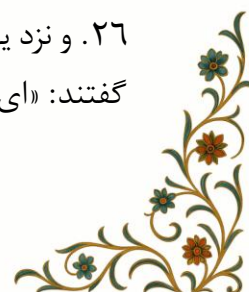
۳۱. کسی که از بالا می‌آید بالاتر از همه چیز است، کسی که اهل زمین است زمینی است و از زمین می‌گوید؛ او که از آسمان می‌آید بالاتر از همه چیز است.

۳۲. و آنچه را دیده و شنیده است، شهادت می‌دهد، و هیچ کس شهادت او را دریافت نمی‌کند.

۳۳. دریافت کننده‌های شهادت او تصدیق می‌کنند که خداوند راستی است.

۳۴. زیرا فرستاده خدا کلمات خدا را می‌گوید، زیرا خدا روح را بی اندازه (به او) می‌دهد.

۳۵. پدر عاشق پسر است و همه چیز را به دست پسر داده است.



نوشیدنی می خواهی؟ زیرا یهودیان هیچ ارتباطی با سامریان ندارند.»

۱۰. عیسی پاسخ داد و به او گفت: «اگر عطای خدا را می شناختی و کیست که به تو می گوید: به من آب بده تا بنوشم، از او می خواستی (آب می طلبیدی) و او به تو آب زنده می داد.»

۱۱. زن به او گفت: «آقا، تو چیزی برای کشیدن آب نداری و چاه عمیق است. پس آن آب زنده را از کجا می آوری؟

۱۲. آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاهی را به ما داد که خود و پسران و چهارپایانش هم از آن می نوشیدند.»

۱۳. عیسی در جواب او گفت: «هر نوشنده از این آب دوباره تشنه خواهد شد.

۱۴. اما هر کس از آبی که به او می دهم بنوشد، نه تنها تا به ابد تشنه نخواهد شد، بلکه آبی که به او خواهم داد در او سر چشمه ای خواهد شد که برای حیات جاودانی می جوشد.»

۱۵. زن به عیسی گفت: «آقا، این آب را به من بده تا دیگر تشنه نشوم و نیازی نباشد که اینجا بیایم و آب بکشم.»

۱۶. عیسی به او گفت: «برو همسرت را صدا کن و بیا اینجا.»

۱۷. زن جواب داد و گفت: «من همسری ندارم.» عیسی به او گفت: «خوب گفتی که من همسری ندارم.

۳۶. ایماندار به پسر حیات جاویدان دارد، اما آن که ایمان نمی آورد نه تنها حیات را نخواهد دید بلکه غضب خدا نیز بر او باقی می ماند.»

باب چهارم

۱. بنابراین هنگامی که عیسی دانست که فریسیان شنیده بودند که عیسی شاگردان بیشتری از یوحنا تعمیددهنده ساخته و تعمید داده است.

۲. (هرچند که شاگردانش تعمید می دادند نه خود عیسی)

۳. یهودیه را ترک کرد و به جلیل رفت.

۴. اما او می بایست از سامره عبور می کرد.

۵. پس به شهری از سامره که سوخار نام دارد، نزدیک قطعه زمینی که یعقوب به پسرش یوسف داده بود آمد.

۶. و چاه یعقوب آنجا بود؛ عیسی که از سفر خسته شده بود، کنار چاه نشست تا کمی استراحت کند، ساعت حدود ظهر بود.

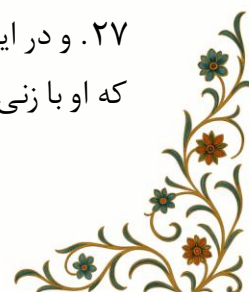
۷. زنی از سامره آمد تا آب بکشد، عیسی به او گفت: به من آب بده تا بنوشم.

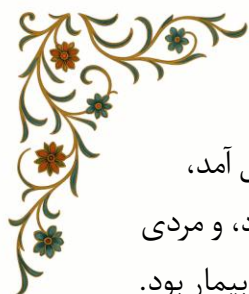
۸. زیرا شاگردانش برای خرید خوراک، به شهر رفته بودند.

۹. آنگاه زن سامری به او گفت: «چطور تو که یهودی هستی، از من که زنی سامری هستم،



۱۸. زیرا پنج همسر داشتی و آن که اکنون داری همسرت نیست، در این، تو راست گفتی.»
۱۹. زن به او گفت: «آقا، من متوجه شدم که تو پیامبری.»
۲۰. پدران ما در این کوه پرستش می کردند و شما می گوید که در اورشلیم، جایی است که باید پرستش کرد.»
۲۱. عیسی به او گفت: «ای زن به من اعتماد کن، ساعتی می آید که نه بر این کوه و نه در اورشلیم، پدر را پرستش نخواهی کرد.»
۲۲. شما چیزی را می پرستید که نمی شناسید، ما آنچه را که می پرستیم می شناسیم، زیرا نجات از یهود می آید.
۲۳. اما ساعتی فرا می رسد و اکنون رسیده است که پرستندگان واقعی پدر را در روح و حقیقت پرستش خواهند کرد، زیرا پدر در جستجوی چنین پرستندگانی است.
۲۴. خدا روح است و کسانی که او را می پرستند باید در روح و حقیقت پرستش کنند.»
۲۵. زن به او گفت: «می دانم که مسیح می آید (کسی که به معنی مسح شده است) وقتی آن مرد بیاید، همه چیز را به ما بیان خواهد کرد.»
۲۶. عیسی به او گفت: «آن مرد من هستم، که با تو صحبت می کند.»
۲۷. و در این هنگام شاگردانش آمدند و از این که او با زنی صحبت می کرد متعجب شدند، با
- این حال هیچ کدام نگفتند: «به دنبال چه هستی؟ یا چرا با او صحبت می کنی؟»
۲۸. سپس زن ظرف آب خود را رها کرد و به شهر رفت و به اهالی شهر گفت:
۲۹. «بیایید و مردی را ببینید که هر آنچه را که انجام داده ام به من گفت. آیا ممکن نیست او همان مسیح باشد؟»
۳۰. و از شهر بیرون رفتند و نزد او آمدند.
۳۱. در این میان شاگردان او اصرار کردند و گفتند: «ای استاد خوراک بخور.»
۳۲. اما او به آنها گفت: «من خوراکی برای خوردن دارم که شما نمی دانید.»
۳۳. پس شاگردان با یکدیگر سخن می گفتند: «آیا کسی خوراک برایش آورده است؟»
۳۴. عیسی به آنها گفت: «خوراک من این است که اراده فرستنده خود را انجام دهم و من کار او را به اتمام خواهم رسانید.
۳۵. آیا نمی گوید هنوز چهار ماه تا برداشت محصول باقی است؟ بنگرید، من به شما می گویم، چشمان خود را باز کنید و به مزارع بنگرید، زیرا آنها از پیش برای درو سفید شده اند.
۳۶. و کسی که درو می کند مزد می گیرد و میوه ای برای حیات جاودانی جمع آوری می کند، تا هم آنکه می کارد و هم آنکه درو می کند با هم شادی کنند.





۳۷. زیرا این جمله درست است که، یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند.

۳۸. من شما را فرستادم تا چیزی را درو کنید که شما برایش زحمتی نکشیده‌اید. دیگران زحمت کشیده‌اند و شما در دسترنج آنها شریک شدید.»

۳۹. و بسیاری از سامریان آن شهر به خاطر کلام زنی که شهادت می‌داد و می‌گفت: «او هر چه تا به حال کردم به من باز گفت» به عیسی ایمان آوردند.

۴۰. پس چون سامریان نزد او آمدند از او خواستند که نزد آنها بماند و او دو روز در آنجا ماند.

۴۱. و بسیاری دیگر به خاطر کلام او ایمان آوردند.

۴۲. پس به آن زن گفتند: «اکنون ایمان داریم، نه به خاطر آنچه تو گفتی زیرا ما خود سخنان او را شنیده‌ایم و می‌دانیم که این شخص در حقیقت نجات‌دهنده جهان و همان مسیح است.»

۴۳. پس از دو روز، از آنجا به جلیل رفت.

۴۴. زیرا خود عیسی شهادت داد که یک نبی در سرزمین خود احترامی ندارد.

۴۵. پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را در میان خود پذیرفتند زیرا به جشن رفته بودند و همه کارهایی را که روز عید در اورشلیم انجام داده بود دیده بودند.

۴۶. پس عیسی بار دیگر به قانای جلیل آمد، جایی که آب را تبدیل به شراب کرده بود، و مردی از درباریان بود که پسرش در کفرناحوم بیمار بود.

۴۷. وقتی شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او رفت و به او التماس کرد که به جنوب آید و پسرش را شفا دهد، زیرا او در آستانه مرگ بود.

۴۸. پس عیسی به او گفت: «اگر شما مردم آیات و شگفتی‌ها را نبینید، ایمان نخواهید آورد.»

۴۹. آن درباری به او گفت: «آقا، به سمت جنوب بیا پیش از آنکه فرزندم بمیرد.»

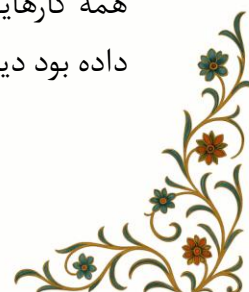
۵۰. عیسی به او گفت: برو... پسر زنده می‌ماند، پس آن مرد به کلامی که عیسی به او گفت باور کرد و رفت.

۵۱. و در حال رفتن به سمت جنوب به خانه اش بود که خادمانش او را ملاقات کردند و به او گفتند، فرزندت سلامت است.

۵۲. سپس از آنها پرسید، «که چه ساعتی او بهتر شد»، به او گفتند: «دیروز در هفتمین ساعت روز، تب او را ترک کرد.»

۵۳. بنابراین پدر دانست که در همان ساعتی بود که عیسی به او گفته بود: «پسر، زنده می‌ماند» و خود او و تمام خانواده‌اش ایمان آوردند.

۵۴. این دومین آیتی است که عیسی به هنگام خروجش از یهودیه به جلیل انجام داد.



۹. و بلافاصله آن مرد شفا یافت و بسترش را برداشت و راه افتاد؛ و آن روز سبت بود.

۱۰. به همین دلیل یهودیان بارها و مدام به او که شفا یافته بود گوشزد می کردند که سبت است و بر تو جایز نیست که بستر را حمل کنی.

۱۱. او به آنها پاسخ داد: «کسی که مرا شفا داد، او به من گفت بستر خود را بردار و راه برو.»

۱۲. سپس از او پرسیدند: «آن مردی که به تو گفت بستر را بردار و راه برو کیست؟»

۱۳. اما مرد شفا یافته نمی دانست که او کیست، زیرا عیسی از آنجا بیرون رفته بود و جمعیت زیادی در آن مکان بودند.

۱۴. پس از این ماجرا عیسی او را در معبد یافت و به او گفت: «متوجه باش که شفا یافته ای، دیگر گناه نکن، مبادا چیزهای بدتر بر سرت بیاید.»

۱۵. آن مرد رفت و به یهودیان گفت که این عیسی است که او را شفا داده است.

۱۶. به همین دلیل یهودیان عیسی را مورد آزار و اذیت قرار می دادند و در صدد کشتن او برآمدند، زیرا او این کارها را در روز سبت انجام داده بود.

۱۷. اما عیسی به آنها پاسخ داد: «پدرم تا این لحظه کار می کند و من نیز کار می کنم.»

۱۸. بنابراین یهودیان بیشتر به دنبال کشتن او بودند، زیرا او نه تنها سبت را شکست، بلکه

۱. پس از همه ی این وقایع، عید یهودیان بود و عیسی به اورشلیم بالا رفت.

۲. اکنون در اورشلیم در کنار دروازه ی گوسفند، حوضی است که به عبری بیت سدا^۲ نامیده می شود و دارای پنج حوض است.

۳. در آنجا انبوهی از بیماران، نابینایان، لنگان و مفلوجان، در انتظار حرکت آب بودند.

۴. زیرا فرشته ای در وقتی معین در حوض فرود می آمد و آب را به حرکت در می آورد؛ آنگاه هرکسی بعد از به هم خوردن آب وارد می شد، از هر مرضی که داشت شفا می یافت.

۵. حال مردی شناخته شده در آنجا بود که سی و هشت سال ناتوانی داشت.

۶. وقتی عیسی او را دراز کشیده دید و دانست که مدت زیادی است در این وضعیت به سر می برد، به او گفت: «آیا می خواهی شفا بیابی؟»
۷. مرد مریض به او پاسخ داد: «آقا، من کسی را ندارم که وقتی آب به حرکت درمی آید مرا داخل حوض بگذارد و وقتی من می آیم، دیگری جلوتر از من داخل شده است.»

۸. عیسی به او گفت: «برخیز، بستر را بردار و راه برو.»

بیت سدا نام حوض به زبان عبری است و به معنای^۲ "خانه رحمت" یا "خانه بخشش" است.

انجیل یوحنا

۲۶. زیرا همان طور که پدر در خود حیات دارد،
به پسر نیز عطا کرده است که در خود حیات
داشته باشد.

۲۷. و به او اقتدار داده است که داوری را اجرا
کند، زیرا او پسر انسان است.

۲۸. از این تعجب نکنید، زیرا ساعتی می آید که
در آن همه‌ی کسانی که در قبر هستند صدای او
را خواهند شنید.

۲۹. و بیرون خواهند آمد، کسانی که نیکی
کرده‌اند برای رستخیز حیات، و کسانی که بد
کرده‌اند برای رستخیز محکومیت.

۳۰. من از خودم هیچ کاری نمی‌توانم انجام دهم
همان طور که می‌شنوم داوری می‌کنم و داوری
من عادلانه است، زیرا من به دنبال اراده‌ی خود
نیستم، بلکه اراده‌ی پدری را که مرا فرستاده
است.

۳۱. اگر من بر خود شهادت دهم، شهادت من
درست نیست.

۳۲. دیگری است که بر من شهادت می‌دهد و
من می‌دانم که شهادتی که او بر من می‌دهد
درست است.

۳۳. شما حتی کسانی را نزد یوحنا (تعمید
دهنده) فرستاده بودید و او به حقیقت شهادت
داد.

۳۴. اما من نیازی به شهادت انسان ندارم، بلکه
این‌ها را می‌گویم تا نجات یابید.

می‌گفت که خدا پدر اوست و خود را با خدا برابر
می‌ساخت.»

۱۹. آنگاه عیسی پاسخ داد و به آنها گفت: «به
قطع یقین به شما می‌گویم که پسر از خود کاری
نمی‌تواند بکند، مگر آنچه را می‌بیند که پدر
انجام می‌دهد، زیرا هر کاری که او انجام می‌دهد
پسر نیز به همین ترتیب انجام می‌دهد.

۲۰. زیرا پدر پسر را دوست دارد و هر آنچه را که
خودش انجام می‌دهد به او نشان می‌دهد، و
کارهای بزرگتر از این‌ها را به او نشان خواهد داد
تا به این طریق به شگفت آید.

۲۱. زیرا همان طور که پدر مردگان را بلند
می‌کند و به آنها حیات می‌دهد پسر نیز به هر که
بخواد حیات می‌بخشد.

۲۲. زیرا پدر هیچ کس را داوری نمی‌کند، بلکه
تمام داوری را به پسر سپرده است.

۲۳. تا به این طریق همه پسر را گرامی دارند،
همان طور که پدر را گرامی می‌دارند. کسی که
پسر را گرامی نمی‌دارد به پدری که او را فرستاده
احترام نمی‌گذارد.

۲۴. به یقین به شما می‌گویم، هر کس کلام مرا
می‌شنود و به فرستنده‌ی من ایمان می‌آورد حیات
جاودانی دارد و به داوری نخواهد رسید، بلکه از
مرگ به حیات رفته است.

۲۵. به یقین به شما می‌گویم که ساعتی
می‌رسد و اکنون است که مردگان صدای پسر
خدا را خواهند شنید و آن‌هایی که می‌شنوند
زنده خواهند ماند.



۴۵. تصور نکنید که من در حضور پدر شما را متهم خواهم کرد، یک نفر که شما را متهم می کند موسی است، همان که شما به او امید دارید.

۴۶. زیرا اگر به موسی ایمان داشتید، به من نیز ایمان می داشتید چون او در مورد من نوشته است.

۴۷. اما اگر نوشته های او را باور نکنید، چگونه سخنان مرا باور خواهید کرد؟»

باب ششم

۱. پس از این امور، عیسی از دریای جلیل که همان دریای طبریه است، گذشت.
۲. و جمعیت زیادی به دنبال او رفتند، زیرا آیاتی را که او بر بیماران انجام می داد، می دیدند.
۳. و عیسی از کوه بالا رفت و در آنجا با شاگردان خود نشست.

۴. و عید پَسَح، عید یهودیان، نزدیک بود.
۵. و عیسی سر خود را بلند کرد و دید جمعیت زیادی به سوی او می آیند، به فیلیپ گفت: «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟»
۶. اما این را گفت تا او را بیازماید، زیرا خودش می دانست که می خواهد چه کار کند.

۷. فیلیپ در جواب او گفت: دویست دینار نان برای آنها کافی نیست تا هر یک از آنها اندکی

۳۵. او چراغ فروزان و درخشان بود و شما خواستید مدتی در نور او شادی کنید.

۳۶. اما من شاهی بزرگتر از یوحنا (تعمید دهنده) دارم، زیرا کارهایی که پدر به من داده است تا کامل کنم - همان کارهایی که انجام می دهم - برای من شهادت می دهد که پدر مرا فرستاده است.

۳۷. و خود پدر که مرا فرستاد در مورد من شهادت می دهد؛ شما هرگز نه صدای او را شنیده اید و نه او را دیده اید.

۳۸. اما کلام او در شما باقی نمی ماند، زیرا شما به کسی که او فرستاده ایمان نمی آورید.

۳۹. شما کتب مقدس را جستجو می کنید، زیرا شما فکر می کنید در آنها زندگی جاودانی دارید. و اینها هستند که درباره ی من شهادت می دهند.

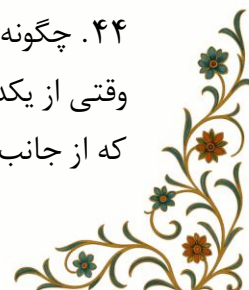
۴۰. و شما حاضر نیستید نزد من بیایید تا به این طریق حیات داشته باشید.

۴۱. من از انسان جلال نمی پذیرم.

۴۲. اما شما را می شناسم که عشق به خدا در درونتان نیست.

۴۳. من به نام پدرم آمده ام و شما مرا نمی پذیرید؛ اگر دیگری به نام خود بیاید، او را خواهید پذیرفت.

۴۴. چگونه است که می توانید ایمان بیاورید وقتی از یکدیگر جلال می طلبید ولی جلالی را که از جانب خدای یکتا است نمی طلبید؟





۱۷. داخل قایق شدند و در امتداد دریا به سمت کفرناحوم در حالی که هوا تاریک شده بود رفتند و هنوز عیسی به نزد آنها نیامده بود.

۱۸. آنگاه دریا مَوَاج شد چون باد عظیمی وزیدن گرفت.

۱۹. وقتی حدود ۵ تا ۶ کیلومتر پارو زدند آنها نگرستند و خیره شده عیسی را در حال راه رفتن روی دریا دیدند که به قایق نزدیک می شد و آنها ترسیده بودند.

۲۰. اما او به آنها گفت: «من هستم، ترسان نباشید.»

۲۱. سپس آنها از او استقبال کردند و بی درنگ قایق به سرزمینی که به آن می رفتند، رسید.

۲۲. فردای آن روز، هنگامی که مردمی که در آن سوی دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ کشتی دیگری در آنجا نیست، به جز کشتی که شاگردانش وارد آن شده بودند، و عیسی با شاگردانش وارد آن نشده بود و شاگردانش به تنهایی رفته بودند.

۲۳. اما قایق های دیگری از طبریه آمدند نزدیک محلی که نان خوردند پس از شکرگزاری خداوند.

۲۴. وقتی مردم دیدند که عیسی و شاگردانش آنجا نیستند، سوار قایق شدند و آمدند به کفرناحوم در جستجوی عیسی.

۲۵. و چون او را در آن سوی دریا یافتند به او گفتند: «استاد، کی به اینجا آمدی؟»

داشته باشد. ۸. یکی از شاگردانش، آندریاس، برادر شمعون پطرس، به او گفت:

۹. «اینجا پسری هست که پنج نان جو و دو ماهی کوچک دارد، اما آیا این ها در میان این تعداد مردم کافیست؟» ۱۰. پس عیسی گفت: «مردم را بنشانید» و علف زیادی در آنجا بود، پس مردان که حدود پنج هزار نفر بودند نشستند.

۱۱. و عیسی نان ها را گرفت و پس از شکرگزاری، آنها را در میان شاگردان تقسیم کرد و شاگردان به آنهایی که نشسته بودند نان و همین طور از ماهی های کوچک به اندازه ای که می خواستند دادند.

۱۲. پس هنگامی که آنها کاملاً سیر شدند، او به شاگردان گفت: «باقی مانده خرده نان ها را جمع کنید، تا به این ترتیب هیچ چیز تلف نشود.»

۱۳. بنابراین آنها همه را جمع کردند و دوازده سبد خرده نان از پنج قرص نان که آن جماعت خورده بودند جمع شد.

۱۴. پس مردم وقتی این آیت را که عیسی انجام داده بود دیدند، گفتند: «این به راستی همان نبی هست که باید به این دنیا می آمد.»

۱۵. سپس هنگامی که عیسی فهمید که آنها آمده اند تا او را گرفته و به زور پادشاه کنند آنجا را ترک کرد و تنهایی به کوه رفت.

۱۶. پس هنگامی که غروب فرا رسید، شاگردانش به سمت دریا رو به پایین رفتند.





۳۵. و عیسی به آنها گفت: «من نان حیات هستم، هر که نزد من آید هرگز گرسنه نخواهد شد و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نخواهد شد.

۳۶. اما من به شما گفتم که مرا دیده‌اید اما ایمان ندارید.

۳۷. هر چه پدر به من می‌دهد به سوی من خواهد آمد و هر که نزد من بیاید هرگز به بیرون نخواهم راند.

۳۸. زیرا من از آسمان پایین آمده‌ام نه برای انجام اراده خود، بلکه اراده او که مرا فرستاد.

۳۹. اراده پدری که مرا فرستاد این است که از هر آن چه به من داده است چیزی از دست ندهم، بلکه در روز آخر آن را برخوایم خیزانید.

۴۰. و این اراده کسی است که مرا فرستاد تا هر که بر پسر نگریست و به او ایمان آورد حیات جاودانی داشته باشد. و من او را در روز آخر برخوایم خیزانید.

۴۱. پس یهودیان درباره او بلوا کردند، زیرا گفت: «من همان نانی هستم که از آسمان نازل شده است.»

۴۲. و گفتند: «آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را می‌شناسیم؟ پس چگونه است که می‌گوید من از آسمان پایین آمده‌ام؟»

۴۳. پس عیسی پاسخ داد و به آنها گفت: «در میان خود بلوا نکنید.

۲۶. عیسی به آنها پاسخ داد و گفت: «به یقین به شما می‌گویم که مرا می‌جوئید نه به این دلیل که آیات را دیدید، بلکه به این دلیل که نان خوردید و سیر شدید.

۲۷. برای خوراکی که فانی می‌شود تلاش نکنید، بلکه برای خوراکی که برای حیات جاودانی باقی می‌ماند که پسر انسان به شما خواهد داد، زیرا خدای پدر بر او مَهر خدایی زده است (خدا).»
۲۸. سپس به او گفتند: «چه کنیم که کارهای خدا را انجام دهیم؟»

۲۹. عیسی پاسخ داد و به آنها گفت: «این کار خداست که به کسی که او فرستاده ایمان بیاورید.»

۳۰. پس به او گفتند: «پس چه نشانه‌ای انجام خواهی داد تا آن را ببینیم و به تو ایمان بیاوریم؟ چه کاری انجام خواهی داد؟»

۳۱. پدران ما در بیابان منا خوردند، همان‌طور که مکتوب است، او از آسمان نان به آنها داد تا بخورند.»

۳۲. سپس عیسی به آنها گفت: «به راستی به شما می‌گویم، موسی نان آسمانی را به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی از آسمان به شما می‌دهد.

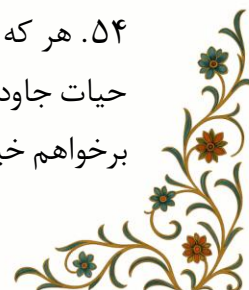
۳۳. زیرا نان خدا کسی است که از آسمان نازل می‌شود و به جهان حیات می‌بخشد.»

۳۴. سپس به او گفتند: «آقا این نان را همیشه به ما بده.»





۴۴. هیچ کس نمی‌تواند نزد من بیاید مگر اینکه پدری که مرا فرستاده او را به سمت من بکشد و من او را در روز آخر، رستاخیز خواهم کرد.
۴۵. در کتب انبیاء مکتوب است و همگان از سوی خدا تعلیم خواهند یافت، پس هر که از پدر شنیده و آموخته است نزد من می‌آید.
۴۶. نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، مگر او که از جانب خداست، او پدر را دیده است.
۴۷. به یقین به شما می‌گویم، هر که به من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد.
۴۸. من نان حیات هستم.
۴۹. پدران شما در بیابان منا خوردند و مرده‌اند.
۵۰. این همان نانی است که از آسمان پایین می‌آید تا هر کس از آن بخورد، نمیرد.
۵۱. من نان زنده‌ای هستم که از آسمان پایین آمد، اگر کسی از این نان بخورد تا ابد زنده خواهد ماند، و نانی که خواهم داد بدن من است که برای بهای حیات جهان خواهم داد.
۵۲. پس یهودیان با یکدیگر نزاع کردند و گفتند: «این مرد چگونه می‌تواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم؟» ۵۳. آنگاه عیسی به آنها گفت: «به یقین به شما می‌گویم تا بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات نخواهید داشت.
۵۴. هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد حیات جاودانی دارد و من در روز آخر، او را برخوام خیزاند.
۵۵. زیرا بدن من خوراک حقیقی و خون من نوشیدنی حقیقی است.
۵۶. هر که بدن مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد در من می‌ماند و من در او.
۵۷. همان‌طور که پدر زنده، مرا فرستاد و من به خاطر پدر زندگی می‌کنم، کسی که از من می‌خورد به خاطر من زنده خواهد بود.
۵۸. این نانی است که از آسمان نازل شده است، نه آن‌گونه که پدران شما مرا را خوردند و مردند، هر که این نان را بخورد تا ابد زنده خواهد ماند.»
۵۹. عیسی این سخنان را در کنیسه بیان کرد همان‌طور که در کفرناحوم تعلیم داده بود.
۶۰. پس بسیاری از شاگردانش چون این را شنیدند گفتند: «این سخن سخت است، چه کسی می‌تواند آن را درک کند؟»
۶۱. هنگامی که عیسی در درونش فهمید که شاگردانش در مورد این موضوع همه‌می‌کنند به آنها گفت: «آیا این تعلیم شما را لغزش می‌دهد؟»
۶۲. پس اگر مشاهده کنید پسر انسان را که به جایی که پیش از این بود صعود می‌کند چه؟
۶۳. این روح است که زندگی می‌بخشد، نفس هیچ سودی ندارد، کلماتی که با شما می‌گویم روح و حیات است.
۶۴. اما برخی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند، زیرا عیسی از آغاز می‌دانست که چه کسانی





۲. و عید خیمه‌های یهودیان نزدیک بود.
۳. پس برادرانش به او گفتند: «از اینجا برو، برو به یهودیه تا شاگردانت نیز کارهایی را که انجام می‌دهی ببینند.
۴. زیرا هیچ کس کاری را پنهانی انجام نمی‌دهد در حالی که خودش می‌خواهد آشکارا دیده شود. اگر این کارها را می‌کنی، خود را به جهانیان نشان بده.»
۵. زیرا حتی برادرانش هم به او ایمان نداشتند.
۶. آنگاه عیسی به ایشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده است، اما برای شما همیشه وقت است.
۷. دنیا نمی‌تواند از شما متنفر باشد؛ اما از من متنفر است زیرا من بر آن شهادت می‌دهم که اعمالش بد است.
۸. شما برای شرکت در مراسم عید به بالا بروید. ولی من به این مراسم نمی‌آیم، زیرا وقت من هنوز نرسیده است.»
۹. وقتی این سخنان را به ایشان گفت، در جلیل ماند.
۱۰. اما چون برادرانش به سمت بالا رفتند، او نیز به مراسم عید رفت، نه آشکارا، بلکه در نهان.
۱۱. پس یهودیان او را در مراسم عید جستجو می‌کردند و می‌گفتند: «او کجاست؟»
۱۲. و در میان مردم درباره او همه‌بسیار بود. بعضی می‌گفتند: «او خوب است». دیگران

هستند که ایمان نیاوردند و چه کسی به او خیانت خواهد کرد.»

۶۵. و او گفت: بنابراین به شما گفته‌ام که هیچ کس نمی‌تواند نزد من بیاید، مگر اینکه از طرف پدرم به او عطا شده باشد.»

۶۶. از این زمان، بسیاری از شاگردانش برگشتند و دیگر با او راه نرفتند.

۶۷. سپس عیسی به آن دوازده تن گفت: «آیا شما هم می‌خواهید بروید؟»

۶۸. اما شمعون پطرس به او پاسخ داد: «سرورم، به سوی چه کسی برویم؟ کلمات حیات جاودان در نزد توست (تو حامل کلمات حیات جاودان هستی).

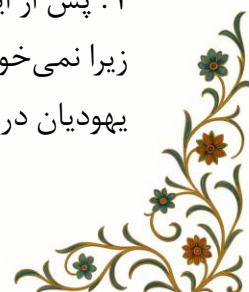
۶۹. و ما ایمان داریم و می‌دانیم که تو مسیح هستی، پسر خدای زنده.»

۷۰. عیسی به آنها پاسخ داد: «آیا من شما دوازده تن را انتخاب نکرده‌ام؟ با این حال یکی از شما اهریمنی (ابلیسی) است.»

۷۱. او در مورد یهودای اسخریوطی، پسر شمعون سخن می‌گفت، چون او کسی بود که او را تسلیم می‌کرد و یکی از آن دوازده بود.

باب هفتم

۱. پس از این وقایع، عیسی در جلیل می‌گشت؛ زیرا نمی‌خواست در یهودیه راه برود، چون یهودیان در صدد کشتن او بودند.





۲۲. به این ترتیب موسی به شما ختنه را داد (نه اینکه از موسی باشد، بلکه از پدران)، و شما در روز سبت مردی را ختنه می کنید.

۲۳. شما انسانی را در روز سبت ختنه می کنید تا شریعت موسی شکسته نشود، آیا شما از من خشمگین هستید زیرا من در روز سبت انسانی را به طور کامل شفا دادم؟

۲۴. بر حسب ظاهر داوری نکنید، بلکه پارسایانه داوری کنید.»

۲۵. پس بعضی از ایشان که از اورشلیم بودند گفتند: «آیا این کسی نیست که می خواهند او را بکشند؟»

۲۶. اما بنگرید! او آزادانه سخن می گوید و آنها چیزی به او نمی گویند. آیا واقعاً حاکمان دانستند که این حقیقتاً مسیح است؟

۲۷. با این حال ما می دانیم که این مرد از کجا آمده است؛ اما وقتی مسیح بیاید، هیچ کس نمی داند از کجا آمده است.»

۲۸. آنگاه عیسی فریاد زنان در حالی که در معبد تعلیم می داد، گفت: «شما هم مرا می شناسید و هم می دانید از کجا هستم، و من از نزد خودم نیامده ام بلکه فرستنده من راستین است که شما او را نمی شناسید.

۲۹. اما من او را می شناسم، زیرا از او هستم و او مرا فرستاده است.»

می گفتند: «نه، به عکس، او مردم را فریب می دهد.»

۱۳. با این حال، هیچ کس به خاطر ترس از یهودیان آشکارا از او صحبت نمی کرد.

۱۴. اکنون در حدود نیمه عید، عیسی به سمت معبد بالا رفت و تعلیم داد.

۱۵. و یهودیان تعجب کردند و گفتند: «چگونه این مرد تعلیم نیافته می داند که چگونه کلام را بخواند؟»

۱۶. عیسی در جواب ایشان گفت: «تعلیم من از آن من نیست، بلکه از آن کسی است که مرا فرستاده است.

۱۷. اگر کسی بخواهد اراده او را بجا آورد، درباره تعلیم خواهد دانست که آیا از خداست، یا من از خودم سخن می گویم.

۱۸. کسی که از جانب خودش سخن می گوید، جلال خودش را می طلبد. اما کسی که جلال فرستنده خود را می طلبد، فردی راستین است و هیچ ناپارسایی در او نیست.

۱۹. آیا موسی به شما شریعت را نداد، با این حال هیچ یک از شما شریعت را نگاه نمی دارد؟ چرا سعی دارید مرا بکشید؟»

۲۰. مردم در جواب گفتند: «تو دیو داری؛ چه کسی سعی دارد که تو را بکشد؟»

۲۱. عیسی در جواب به ایشان گفت: «من یک کار کردم و همه شما شگفت زده هستید.



۳۹. اما این را دربارهٔ روح گفت که ایمانداران به او دریافت خواهند کرد. زیرا روح مقدس هنوز داده نشده بود، چون عیسی هنوز جلال نیافته بود.

۴۰. پس بسیاری از جمعیت چون این سخن را شنیدند، گفتند: «حقیقتاً این همان پیامبر است.»

۴۱. دیگران می گفتند: «این مسیح است.» اما بعضی می گفتند: «آیا مسیح می تواند از جلیل بیاید؟»

۴۲. آیا کتاب مقدس نگفته است که مسیح از نسل داود و از شهر بیت لحم که داود در آن بود می آید؟»

۴۳. پس به خاطر او در میان مردم تفرقه افتاد.

۴۴. و بعضی از میان ایشان می خواستند او را بگیرند، اما هیچ کس بر او دست دراز نکرد.

۴۵. سپس مأموران نزد رؤسای کاهنان و فریسیان آمدند و رؤسا از آنها پرسیدند: «چرا او را نیاورده اید؟»

۴۶. مأموران در جواب گفتند: «هیچ کس هرگز مثل این مرد سخن نگفته است!»

۴۷. پس فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیا شما هم فریب خورده اید؟»

۴۸. آیا هیچ یک از حاکمان یا فریسیان به او ایمان آورده است؟

۳۰. پس در صدد گرفتن او برآمدند. اما هیچ کس بر او دست دراز نکرد، زیرا ساعت او هنوز نرسیده بود.

۳۱. و بسیاری از مردم به او ایمان آوردند و گفتند: «وقتی مسیح بیاید، آیا نشانه‌هایی بیشتر از اینهایی که این مرد کرده است، خواهد کرد؟»

۳۲. فریسیان شنیدند که جمعیت این چیزها را دربارهٔ او زمزمه می کنند، و فریسیان و رؤسای کاهنان مأموران را فرستادند تا او را بگیرند.

۳۳. آنگاه عیسی به ایشان گفت: «من اندکی دیگر با شما خواهم بود و سپس نزد فرستندهٔ خود باز می گردم.

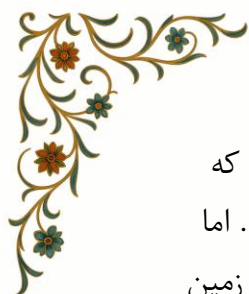
۳۴. مرا خواهید جست و نخواهید یافت، و به جایی که من هستم نمی توانید بیایید.»

۳۵. پس یهودیان در میان خود گفتند: «او قصد دارد به کجا برود که ما او را پیدا نکنیم؟ آیا قصد دارد به میان پراکندگان [یهودیان] در میان یونانیان برود و به یونانیان تعلیم دهد؟»

۳۶. این چه چیزی است که او گفت: «مرا خواهید جست و نخواهید یافت، و به جایی که من هستم نمی توانید بیایید؟»

۳۷. در آخرین روز، آن روز بزرگ عید، عیسی ایستاد و فریاد زد و گفت: «اگر کسی تشنه است نزد من بیاید و بنوشد.

۳۸. ایماندار به من، چنانکه متون مقدس گفته است، نهرهایی از آب زنده از بطن او جاری خواهد شد.»



۴۹. اما این جمعیت که از شریعت چیزی نمی‌دانند، ملعون هستند.»

۵۰. نیکودیموس (همان کسی که شبانه نزد عیسی آمده بود و یکی از حاکمان بود) به ایشان گفت:

۵۱. «آیا شریعت ما پیش از آنکه سخنان انسانی را بشنود و بداند چه کرده است، او را داوری می‌کند؟»

۵۲. در جواب او گفتند: «آیا تو هم اهل جلیل هستی؟ تحقیق کن و ببین، زیرا هیچ پیامبری از جلیل برخاسته است.»

۵۳. و هرکدام از آنها به خانه خود رفت.

باب هشتم

۱. سپس عیسی به کوه زیتون رفت.

۲. و صبح زود دوباره به معبد آمد، و تمام مردم به سوی او آمدند، و او نشست و به تعلیم آنان پرداخت.

۳. آنگاه کاتبان و فریسیان زنی که در حال زنا به دام افتاده بود را به نزد او آوردند، و او را در میان جمع نشانده.

۴. به او گفتند: «استاد، این زن در هنگام زنا گرفتار شده است؛ در لحظه ارتکاب عمل.

۵. موسی در شریعت به ما فرمان داده است که چنین فرد باید سنگسار شود؛ اما تو چه می‌گویی؟»

۶. این را گفتند تا او را به دام بیاندازند که چیزی برای متهم کردن او داشته باشند. اما عیسی خم شد و با انگشت خود بر روی زمین نوشت، انگار که چیزی ننشیده است.

۷. پس چون به پرسیدن از او ادامه دادند، برخاست و به آنان گفت: «هر کس که در میان شما بی‌گناه است، سنگ اول را به سوی او پرتاب کند.»

۸. و باز خم شد و بر روی زمین نوشت.

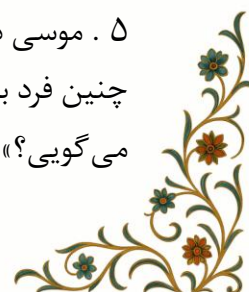
۹. آنگاه کسانی که این را شنیدند، به خاطر وجدان خود محکوم شدند و یکی یکی بیرون رفتند، از بزرگترین تا کوچکترین، و عیسی تنها ماند، و زن در آن میان ایستاده بود.

۱۰. چون عیسی برخاست و جز آن زن کسی را ندید، به او گفت: «آن متهم کنندگان تو کجایند؟ آیا کسی تو را محکوم نکرده است؟»

۱۱. او گفت: «هیچ کس، ای سرورم.» و عیسی به او گفت: «من هم تو را محکوم نمی‌کنم؛ برو و دیگر گناه مکن.»

۱۲. سپس عیسی دوباره به آنان گفت: «من نور جهان هستم. هر کس از من پیروی کند، در تاریکی راه نخواهد رفت، بلکه نور زندگی را خواهد داشت.»

۱۳. بنابراین فریسیان به او گفتند: «تو خود، درباره خودت شهادت می‌دهی؛ شهادت تو درست نیست.»





۱۴. عیسی پاسخ داد و به آنان گفت: «حتی اگر درباره خود شهادت دهم، شهادت من راست است، زیرا من می دانم از کجا آمده ام و به کجا می روم؛ اما شما نمی دانید از کجا آمده ام و به کجا می روم.»
۱۵. شما بر اساس نفس قضاوت می کنید؛ من هیچ کس را قضاوت نمی کنم.
۱۶. و با این حال اگر قضاوت کنم، داوری من درست است؛ زیرا من تنها نیستم، بلکه با پدری هستم که مرا فرستاده است.
۱۷. همچنین در شریعت شما نوشته شده است که شهادت دو نفر راست است.
۱۸. من کسی هستم که درباره خود شهادت می دهم، و پدر که مرا فرستاده است، درباره من شهادت می دهد.»
۱۹. آنگاه به او گفتند: «پدر تو کجاست؟» عیسی پاسخ داد: «شما نه مرا می شناسید و نه پدرم را. اگر مرا می شناختید، پدرم را نیز می شناختید.»
۲۰. عیسی این سخنان را در خزانه معبد، هنگام تعلیم در آنجا گفت؛ و هیچ کس بر او دست دراز نکرد، زیرا ساعت او هنوز فرا نرسیده بود.
۲۱. سپس عیسی دوباره به آنان گفت: «من می روم، و شما مرا جستجو خواهید کرد، و در گناه خود خواهید مرد؛ جایی که من می روم شما نمی توانید بیایید.»
۲۲. یهودیان گفتند: «آیا خودش را خواهد کشت، زیرا می گوید: جایی که من می روم، شما نمی توانید بیایید؟»
۲۳. و به آنان گفت: «شما از پایین هستید؛ من از بالا هستم. شما از این دنیا هستید؛ من از این دنیا نیستم.
۲۴. بنابراین به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد؛ زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد.»
۲۵. آنگاه به او گفتند: «تو کیستی؟» و عیسی به آنان گفت: «همان کسی که از ابتدا به شما گفته ام.
۲۶. من چیزهای زیادی برای گفتن و داوری در مورد شما دارم، اما کسی که مرا فرستاده است بر حق است، و من به جهان آن چیزهایی را می گویم که از او شنیدم.»
۲۷. آنها درک نکردند که او درباره پدر به آنان سخن می گفت.
۲۸. سپس عیسی به آنان گفت: «هنگامی که پسر انسان را بر پا کنید، آنگاه خواهید فهمید که من هستم، و اینکه من هیچ کاری از خود انجام نمی دهم، اما همانطور که پدرم به من آموخت، من این سخنان را می گویم.
۲۹. کسی که مرا فرستاده است، با من است. پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه کارهایی را انجام می دهم که او را خوشنود می کند.»



انجیل یوحنا

۴۰. اما اکنون شما می‌خواهید مرا بکشید، کسی که حقیقت را از خدا شنید و به شما گفته است؛ ابراهیم این کار را نکرد.

۴۱. شما اعمال پدر خود را انجام می‌دهید. آنگاه به او گفتند: «ما از زنا متولد نشده‌ایم، ما یک پدر داریم - خدا.»

۴۲. عیسی به آنان گفت: «اگر خدا پدر شما بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا من از خدا هستم و از سوی خدا آمده‌ام؛ و من از جانب خودم نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاده است.

۴۳. چرا سخنان مرا نمی‌فهمید؟ زیرا نمی‌توانید به کلام من گوش دهید.

۴۴. شما از پدرتان شیطان هستید، و شهوت پدر خود را می‌خواهید انجام دهید. او از ابتدا قاتل انسان بود و در حقیقت جایی ندارد، زیرا در او حقیقتی نیست. چون دروغ می‌گوید، از ماهیت ذاتی خود می‌گوید، زیرا او دروغگو و پدر آن است.

۴۵. اما چون من حقیقت را می‌گویم، به من ایمان نمی‌آورید.»

۴۶. کدام یک از شما مرا به گناه محکوم می‌کند؟ و اگر من حقیقت را می‌گویم، چرا به من ایمان نمی‌آورید؟

۴۷. هر کس که از خداست، سخنان خدا را می‌شنود؛ بنابراین شما نمی‌شنوید، زیرا از خدا نیستید.»

۳۰. چون این سخنان را گفت، بسیاری به او ایمان آوردند.

۳۱. پس عیسی به آن یهودیانی که به او ایمان آوردند، گفت: «اگر در کلام من بمانید، در حقیقت شاگردان من خواهید بود.

۳۲. و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»

۳۳. آنان به او پاسخ دادند: «ما نسل ابراهیم هستیم و هرگز برده هیچ کسی نبوده‌ایم؛ چگونه می‌توانی بگویی: «آزاد خواهید شد؟»

۳۴. عیسی به آنان پاسخ داد: «قطع به یقین به شما می‌گویم، هر کس گناه کند برده گناه است.

۳۵. و برده برای همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر برای همیشه می‌ماند.

۳۶. بنابراین اگر پسر شما را آزاد کند، آزاد خواهید بود.

۳۷. می‌دانم که شما نسل ابراهیم هستید، اما شما می‌خواهید مرا بکشید، زیرا کلام من در شما جایی ندارد.

۳۸. آنچه را که با پدرم دیده‌ام می‌گویم، و شما آنچه را که با پدرتان دیده‌اید انجام می‌دهید.»

۳۹. آنان پاسخ دادند و به او گفتند: «ابراهیم پدر ماست.» عیسی به آنان گفت: «اگر فرزندان ابراهیم بودید، کارهای ابراهیم را انجام می‌دادید.



۵۷. آنگاه یهودیان به او گفتند: «تو هنوز پنجاه سال هم نداری، و ابراهیم را دیده‌ای؟»

۵۸. عیسی به آنان گفت: «قطع به یقین به شما می‌گویم، پیش از آن که ابراهیم بوجود آید، من هستم.»

۵۹. آنگاه سنگ برداشتند تا به او پرتاب کنند؛ اما عیسی خود را پنهان کرد و از معبد بیرون رفت، از میان آنان گذشت و رفت.

باب نهم

۱. چون از آنجا می‌گذشت مردی را دید که از بدو تولد کور بود.

۲. و شاگردانش از او پرسیدند و گفتند: «استاد چه کسی گناه کرد؟ این مرد یا پدر و مادرش که او کور زاده شد؟»

۳. عیسی جواب داد: «نه این مرد و نه پدر و مادرش گناه نکردند، بلکه این بود که کارهای خدا در او ظاهر شود.»

۴. من باید در حالی که روز است کارهای کسی را انجام دهم که مرا فرستاده است؛ شب می‌آید هیچ کس نمی‌تواند کار کند.

۵. تا زمانی که من در جهان هستم من نور جهان هستم.»

۶. چون اینها را گفت، بر زمین تف کرد و از بزاق گل ساخت و چشمان مرد کور را با گل مسح کرد.

۴۸. آنگاه یهودیان پاسخ دادند و به او گفتند: «آیا ما به درستی نمی‌گوییم که تو سامری هستی و دیو داری؟»

۴۹. عیسی پاسخ داد: «من دیو ندارم؛ اما پدر خود را گرامی می‌دارم و شما به من بی‌احترامی می‌کنید.»

۵۰. و من جلال خود را طلب نمی‌کنم؛ کسی هست که آن را طلب می‌کند و داوری با اوست.

۵۱. قطع به یقین به شما می‌گویم، اگر کسی سخن مرا ننگه دارد، هرگز مرگ را نخواهد دید.»

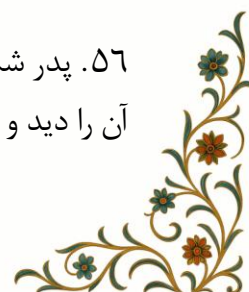
۵۲. آنگاه یهودیان به او گفتند: «اکنون می‌دانیم که تو دیو داری! ابراهیم مرده است و (همینطور) انبیا؛ و تو می‌گویی: «اگر کسی سخن مرا ننگه دارد، هرگز مرگ را نخواهد چشید.»

۵۳. آیا تو از پدرمان ابراهیم بزرگتر هستی؟ او مرد و انبیا نیز مردند. تو خود را چه کسی می‌پنداری؟»

۵۴. عیسی پاسخ داد: «اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نیست. این پدر من است که مرا جلال می‌دهد، که شما می‌گویید او خدای شماست.»

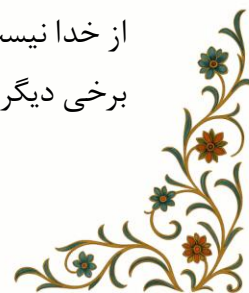
۵۵. اما شما او را نشناخته‌اید، اما من او را می‌شناسم، و اگر بگویم: «او را نمی‌شناسم»، دروغگویی مانند شما خواهم بود؛ اما من او را می‌شناسم و سخن او را ننگه می‌دارم.

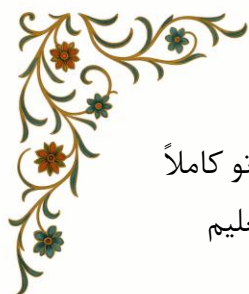
۵۶. پدر شما ابراهیم مشتاق دیدن روز من بود، و آن را دید و خوشحال شد.»





۷. و به او گفت: «برو در حوض سیلوان بشور»
(که ترجمه آن «فرستاده شده» است)، پس رفت و شست و بینا برگشت.
۸. بنابراین همسایگان و کسانی که پیش‌تر دیده بودند که او کور است گفتند: «آیا این همان نیست که نشسته بود و گدایی می‌کرد؟»
۹. بعضی گفتند: «این همان است.» برخی دیگر گفتند: «او شبیه اوست.» او گفت: «من هستم.»
۱۰. بنابراین به او گفتند: «چشم‌های تو چگونه باز شد؟»
۱۱. او جواب داد و گفت: «مردی به نام عیسی گِل ساخت و چشمان مرا مسح کرد و به من گفت: «برو به حوض سیلوان و بشور.» پس رفتم و شستم و بینا شدم.»
۱۲. پس به او گفتند: «او کجاست؟» او گفت: «نمی‌دانم.»
۱۳. آن مردی که سابقاً کور بود را نزد فریسیان آوردند.
۱۴. و آن روز شنبه بود که عیسی گِل ساخت و چشمان او را باز کرد.
۱۵. پس فریسیان نیز از او پرسیدند که چگونه بینا شده است، آن مرد به آنها گفت: «او گِل بر چشمان من گذاشت و من شستم و بینا شدم.»
۱۶. بنابراین بعضی از فریسیان گفتند: «این مرد از خدا نیست زیرا که سَبَت را نگاه نمی‌دارد.» برخی دیگر گفتند: «چگونه ممکن است مردی
- که گناهکار است چنین نشانه‌هایی را انجام دهد؟» و در میان آنها اختلاف افتاد.
۱۷. به مرد کور باز گفتند: «در مورد او چه می‌گویی که چشمان تو را باز کرد؟» او گفت: «او نبی است.»
۱۸. اما یهودیان حرف او را باور نکردند که گفت کور بوده و بینا شده است تا اینکه والدین او را که بینا شده بود صدا زدند.
۱۹. و از آنها پرسیدند و گفتند: «آیا این پسر شماس است که می‌گویند کور زاده شد؟ پس چگونه اکنون می‌بیند؟»
۲۰. پدر و مادرش به آنها جواب دادند و گفتند: «ما می‌دانیم که این پسر ماست و کور زاده شد.»
۲۱. اما چگونه اکنون می‌بیند و چه کسی چشمان او را باز کرده است نمی‌دانیم، او بالغ است از خودش پرسید او در مورد خود صحبت خواهد کرد.»
۲۲. پدر و مادرش این سخنان را گفتند زیرا از یهودیان می‌ترسیدند چون یهودیان قبلاً توافق کرده بودند که اگر کسی اعتراف کند که او مسیح است از کنیسه بیرون انداخته شود.
۲۳. به همین دلیل پدر و مادرش گفتند: «او بالغ است، از خودش پرسید.»
۲۴. پس بار دیگر مردی را که کور بود صدا زدند و به او گفتند: «خدا را جلال بده! ما می‌دانیم که این مرد گناهکار است.»





۳۴. آن‌ها جواب دادند و به او گفتند: «تو کاملاً در گناهان به دنیا آمدی و داری به ما تعلیم می‌دهی؟» و او را بیرون انداختند.

۳۵. عیسی شنید که آن‌ها او را بیرون انداخته‌اند، و چون او را یافت به او گفت: «آیا به پسر خدا ایمان داری؟»

۳۶. او جواب داد و گفت: «او کیست آقا که من به او ایمان بیاورم؟»

۳۷. و عیسی به او گفت: «تو هم او را دیده‌ای و اوست که با تو سخن می‌گوید.»

۳۸. پس او گفت: «سرورم، من ایمان دارم!» و او را پرستش کرد.

۳۹. و عیسی گفت: «برای داوری به این جهان آمده‌ام تا کسانی که نمی‌بینند، ببینند، و کسانی که می‌بینند کور شوند.»

۴۰. پس بعضی از فریسیانی که با او بودند این سخنان را شنیدند و به او گفتند: «آیا ما نیز کور هستیم؟»

۴۱. عیسی به آن‌ها گفت: «اگر کور بودید گناهی نداشتید؛ اما اکنون می‌گویید: «ما می‌بینیم.» بنابراین گناه شما باقی می‌ماند.

باب دهم

۱. «قطع به یقین به شما می‌گویم که هر کس از در وارد آغل گوسفندان نشود، بلکه از جایی دیگر بالا رود، همان دزد و راهزن است.

۲۵. او جواب داد و گفت: «اینکه او گناهکار است نمی‌دانم یک چیز را می‌دانم، که کور بودم اکنون می‌بینم.»

۲۶. پس دوباره به او گفتند: «چه کاری با تو کرد؟ چگونه چشمان تو را باز کرد؟»

۲۷. او به آن‌ها جواب داد: «من قبلاً به شما گفتم و شما نشنیدید، چرا می‌خواهید دوباره آن را بشنوید؟ آیا شما هم می‌خواهید شاگرد او شوید؟»

۲۸. پس او را مورد سرزنش قرار دادند و گفتند: «تو شاگرد او هستی اما ما شاگردان موسی هستیم.»

۲۹. ما می‌دانیم که خدا با موسی سخن گفت؛ اما در مورد این شخص نمی‌دانیم که از کجا آمده است.»

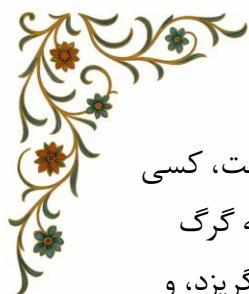
۳۰. مرد جواب داد و به آن‌ها گفت: «چرا، این که نمی‌دانید او از کجا آمده است شگفت‌انگیز است؛ با این حال چشمان مرا باز کرده است!»

۳۱. و می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود؛ اما اگر کسی عابد خدا باشد و اراده او را انجام دهد دعای او را می‌شنود.

۳۲. از آغاز جهان تاکنون شنیده نشده است که کسی چشمان کسی را که کور زاده شده بود باز کند.

۳۳. اگر این مرد از خدا نبود نمی‌توانست کاری انجام دهد.»





۱۲. اما اجیر شده، کسی که شبان نیست، کسی که مالک گوسفندان نیست، می بیند که گرگ می آید، گوسفندان را رها می کند و می گریزد، و گرگ گوسفندان را می گیرد و پراکنده می کند.

۱۳. اجیر شده می گریزد زیرا اجیر است و به گوسفندان اهمیت نمی دهد.

۱۴. من شبان خوب هستم، و کسان خود را می شناسم و توسط کسان خود شناخته شده ام.

۱۵. همانطور که پدر مرا می شناسد، من نیز پدر را می شناسم، و جان خود را برای گوسفندان می نهم.

۱۶. و گوسفندان دیگری نیز دارم که از این گله نیستند، آنها را نیز باید هدایت کنم و آنها صدای مرا خواهند شنید، و یک گله و یک شبان خواهد بود.

۱۷. به این دلیل پدرم مرا دوست دارد، زیرا جان خود را می نهم تا دوباره آن را دریافت کنم.

۱۸. هیچ کس آن را از من نمی گیرد، بلکه من آن را با اختیار خود می نهم، من قدرت دارم آن را بنهم و قدرت دارم آن را دوباره دریافت کنم، این فرمان را از پدرم دریافت کرده ام.

۱۹. بنابراین به خاطر سخنان او، دوباره در میان یهودیان اختلاف افتاد.

۲۰. و بسیاری از آنها می گفتند: «او دیو دارد و دیوانه است. چرا به او گوش می دهید؟»

۲. اما کسی که از در وارد می شود، شبان گوسفندان است.

۳. دربان در را به روی او می گشاید، و گوسفندان به صدای او گوش می دهند و او گوسفندان خود را به نام می خواند و آنها را به بیرون هدایت می کند.

۴. و هنگامی که گوسفندان خود را بیرون می آورد پیشاپیش آنها می رود، و گوسفندان به دنبال او می روند، زیرا صدای او را می شناسند.

۵. اما هرگز از غریبه پیروی نمی کنند، بلکه از او فرار می کنند، زیرا صدای غریبه را نمی شناسند.»

۶. عیسی از این تمثیل استفاده کرد، اما آنها از چیزهایی که او گفت هیچ نفهمیدند.

۷. پس عیسی دوباره به آنها گفت: «قطع به یقین به شما می گویم که من درِ آغل گوسفندان هستم.

۸. همه کسانی که تاکنون آمده اند، دزد و راهزن هستند، اما گوسفندان به آنها گوش ندادند.

۹. من در هستم؛ اگر کسی از طریق من وارد شود، نجات خواهد یافت و خواهد رفت و خواهد آمد و چراگاه را خواهد یافت.

۱۰. دزد جز برای دزدی و کشتن و نابود کردن نمی آید، من آمده ام تا زندگی داشته باشند و آن را به فراوانی داشته باشند.

۱۱. من آن شبان خوب هستم، شبان خوب جان خود را برای گوسفندان می نهد.





۲۱. برخی دیگر می گفتند: «اینها سخنان کسی نیست که دیو دارد؛ آیا یک دیو زده می تواند چشمان کور را باز کند؟»
۲۲. در آن زمان عید تقدیم در اورشلیم بود و زمستان بود.
۲۳. و عیسی در معبد، در ایوان سلیمان قدم می زد.
۲۴. پس یهودیان او را احاطه کردند و به او گفتند: «تا کی ما را در شک نگه می داری؟ اگر تو مسیح هستی، به روشنی به ما بگو.»
۲۵. عیسی به آنها پاسخ داد: «من به شما گفتم، و شما باور نمی کنید. کارهایی که من به نام پدرم انجام می دهم، شهادت من هستند.
۲۶. اما شما باور نمی کنید، زیرا از گوسفندان من نیستید، همانطور که به شما گفتم.
۲۷. گوسفندان من به صدای من گوش می دهند، و من آنها را می شناسم، و آنها از پی من می آیند.
۲۸. و من به آنها حیات جاودان می دهم، و غیر ممکن است که آنها تا به ابد هلاک شوند، و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد ربود.
۲۹. پدر من، که آنها را به من داده است، از همه بزرگتر است، و هیچ کس نمی تواند آنها را از دست پدرم بگیرد.
۳۰. من و پدرم یکی هستیم.»
۳۱. پس یهودیان دوباره سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند.
۳۲. عیسی به آنها پاسخ داد: «کارهای نیک بسیاری از پدرم به شما نشان داده ام. برای کدام یک از این کارها مرا سنگسار می کنید؟»
۳۳. یهودیان به او پاسخ دادند و گفتند: «ما تو را به خاطر کار نیک سنگسار نمی کنیم، بلکه به خاطر کفرگویی، و به این دلیل که تو انسان هستی، خود را خدا می سازی.»
۳۴. عیسی به آنها پاسخ داد: «آیا در شریعت شما نوشته نشده است: من گفتم، شما خدایان هستید؟»
۳۵. اگر او کسانی را که کلام خدا بر آنها آشکار شد، «خدایان» نامید (و کلام تغییرناپذیر است)،
۳۶. پس چگونه شما در مورد کسی که پدر او را تقدیس کرد و به دنیا فرستاد، می گوئید: «تو کفر می گویی»، زیرا من گفتم: «من پسر خدا هستم»؟
۳۷. اگر کارهای پدرم را انجام نمی دهم، به من ایمان نیاورید؛
۳۸. اما اگر انجام می دهم، اگرچه به من ایمان ندارید، به کارها ایمان آورید، تا بدانید و باور کنید که پدر در من است و من در او.»
۳۹. بنابراین آنها دوباره سعی کردند تا او را دستگیر کنند، اما او از دست آنها گریخت.
۴۰. و دوباره از آن سوی اردن به جایی که یوحنا تعمیددهنده در ابتدا تعمید می داد رفت، و در آنجا ماند.



۸. شاگردان به او گفتند: «استاد، الآن یهودیان می خواهند تو را سنگسار کنند، آیا دوباره به آنجا می‌روی؟»

۹. عیسی پاسخ داد: «آیا روز دوازده ساعت نیست؟ اگر کسی در روز راه برود، لغزش نمی‌کند، زیرا نور این جهان را می‌بیند.

۱۰. اما اگر کسی در شب راه برود، لغزش می‌کند، زیرا نور در او نیست.»

۱۱. اینها را گفت و بعد از آن به آنها گفت: «دوست ما ایلعازر خوابیده، اما من می‌روم تا او را بیدار کنم.»

۱۲. سپس شاگردان او گفتند: «ای استاد، اگر بخوابد بهبود خواهد یافت.»

۱۳. با این حال، عیسی از مرگ او سخن گفت، اما آنها فکر می‌کردند که او در مورد استراحت بوسیله خواب صحبت می‌کند.

۱۴. سپس عیسی به آنها به روشنی گفت: «ایلعازر مرده است.

۱۵. و من به خاطر شما خوشحالم که آنجا نبودم، تا ایمان بیاورید. با این وجود بیاوید به سراغ او برویم.»

۱۶. سپس توماس، که به دوقلو معروف است، به شاگردان هم خدمت خود گفت: «بیاوید ما نیز برویم تا با او بمیریم.»

۱۷. پس چون عیسی آمد، فهمید که او از چهار روز پیش در قبر بوده است.

۴۱. پس بسیاری به سوی او آمدند و می‌گفتند: «یوحنا (تعمید دهنده) هیچ نشانه‌ای انجام نداد، اما همه چیزهایی که یوحنا (تعمید دهنده) در مورد این مرد گفت، درست بود.»

۴۲. و بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

باب یازدهم

۱. مردی بیمار بود، نام او ایلعازر و از شهر بیت‌عنیا، شهر مریم و خواهرش مارتا.

۲. این مریم همان کسی بود که خداوند را با روغن مر مسح کرد و پاهای او را با موهای خود پاک کرد، برادر او ایلعازر بیمار بود.

۳. بنابراین خواهران به او پیام فرستادند و گفتند: «ای استاد، آگاه باش، کسی که تو او را دوست داری بیمار است.»

۴. هنگامی که عیسی این را شنید، گفت: «این بیماری منتهی به مرگ نیست، بلکه برای جلال خداست، تا پسر خدا از طریق آن جلال یابد.»

۵. عیسی، مارتا و خواهرش و ایلعازر را دوست داشت.

۶. پس چون شنید که او بیمار است، دو روز دیگر در همان مکانی که بود ماند.

۷. پس از این به شاگردان خود گفت: «بیاوید دوباره به یهودیه برویم.»



۲۸. و چون این سخنان را گفت، راه خود را رفت و پنهانی خواهرش مریم را صدا زد و گفت: «استاد آمده است و تو را صدا می‌زند.»

۲۹. به محض شنیدن این خبر، مریم با عجله برخاست و به سوی عیسی رفت.

۳۰. عیسی هنوز به دهکده نیامده بود، بلکه در جایی بود که مارتا او را ملاقات کرده بود.

۳۱. یهودیانی که با او در خانه بودند و او را تسلی می‌دادند چون دیدند مریم با عجله برخاست و بیرون رفت، از پی او رفتند و گفتند: «به سوی قبر می‌رود تا در آنجا گریه کند.»

۳۲. مریم وقتی به جایی که عیسی بود رسید و او را دید، در پای او افتاد و به او گفت: «ای استاد، اگر اینجا بودی برادرم نمی‌مرد.»

۳۳. و عیسی چون گریه او را دید و گریه یهودیانی که با او آمده بودند، در روح ناله کرد و آزرده شد.

۳۴. و گفت: «او را کجا خوابانیده اید؟ به او گفتند: «ای استاد، بیا و ببین.»

۳۵. عیسی گریست.

۳۶. آنگاه یهودیان گفتند: «ببینید که چقدر به او عشق داشت!»

۳۷. و بعضی از آنها گفتند: «آیا این مرد که چشمان نابینا را باز کرد، نمی‌توانست جلوی مرگ این مرد را بگیرد؟»

۱۸. اکنون بیت‌عنیا نزدیک اورشلیم بود، حدود سه کیلومتر فاصله داشت.

۱۹. و بسیاری از یهودیان به زنان اطراف مارتا و مریم پیوسته بودند تا آنها را به خاطر برادرشان تسلی دهند.

۲۰. اکنون مارتا، به محض اینکه شنید عیسی در حال آمدن است به استقبال او رفت، اما مریم در خانه نشسته بود.

۲۱. بعد مارتا به عیسی گفت: «ای استاد، اگر اینجا بودی برادرم نمی‌مرد.»

۲۲. اما حتی اکنون می‌دانم که هر چه از خدا بخواهی، خدا به تو خواهد داد.»

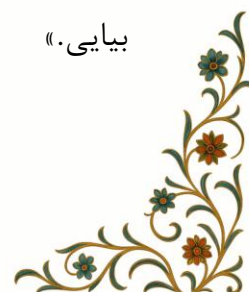
۲۳. عیسی به او گفت: «برادرت دوباره بر خواهد خاست.»

۲۴. مارتا به او گفت: «می‌دانم که او در روز آخر رستاخیز خواهد کرد.»

۲۵. عیسی به او گفت: «من رستاخیز و حیات هستم. هر کس به من ایمان آورد، اگرچه ممکن است بمیرد، زندگی خواهد کرد.»

۲۶. و هر کس در حیات به من ایمان آورد غیر ممکن است تا به ابد هلاک شود، آیا به این باور داری؟»

۲۷. به او گفت: «آری ای استاد، من باور دارم که تو مسیح پسر خدا هستی که باید به جهان بیایی.»





۴۷. پس رؤسای کاهنان و فریسیان شورایی تشکیل دادند و گفتند: «چه کنیم؟ زیرا این مرد معجزات بسیاری می‌کند.»

۴۸. اگر او را چنین رها کنیم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان خواهند آمد و هم جایگاه ما و هم قوم ما را خواهند گرفت.»

۴۹. و یکی از آنها، قیافا نام، که آن سال رئیس کاهنان بود به آنها گفت: «شما هیچ نمی‌دانید.»

۵۰. و نمی‌اندیشید که برای ما صلاح است که یک نفر به جای مردم بمیرد، نه اینکه تمام قوم هلاک شود.»

۵۱. اما این را او از خود نگفت؛ بلکه چون آن سال رئیس کاهنان بود، نبوت کرد که عیسی برای قوم خواهد مرد.

۵۲. و نه فقط به جای قوم، بلکه همچنین برای اینکه فرزندان خدا را که در همه جا پراکنده شده‌اند، در یک جمع کند.

۵۳. پس از آن روز، آنها توطئه کردند تا او را به قتل برسانند.

۵۴. از این رو عیسی دیگر آشکارا در میان یهودیان راه نمی‌رفت، بلکه از آنجا به ناحیه‌ای نزدیک بیابان به شهری به نام افرایم رفت و در آنجا با شاگردان خود ماند.

۵۵. و عید پَسَحِ یهودیان نزدیک بود و بسیاری، از روستاها به اورشلیم می‌رفتند تا پیش از عید پَسَحِ خود را تطهیر کنند.

۳۸. سپس عیسی بار دیگر در درون خود محزون گشت و به سوی قبر آمد؛ آنجا غاری بود و سنگی بر دهانه آن قرار داشت.

۳۹. عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مارتا، خواهر مَرَدِ مُرده، به او گفت: «ای استاد، تا این وقت بوی تعفن گرفته است، زیرا چهار روز است که مرده است.»

۴۰. عیسی به او گفت: «آیا به تو نگفتم که اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟»

۴۱. پس سنگ را از جایی که جسد مَرَد در آن بود برداشتند و عیسی سر خود را بالا برد و گفت: «پدر، تو را سپاس می‌گذارم که مرا شنیدی.»

۴۲. و می‌دانم که همیشه مرا می‌شنوی، اما به خاطر مردمی که اینجا ایستاده‌اند، این را گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.»

۴۳. پس چون این سخنان را گفت، با صدای بلند فریاد زد: «ایلعازر، بیرون بیا!»

۴۴. و او که مرده بود بیرون آمد، پا و دستش با کفن پیچیده بود و صورتش با پارچه‌ای پوشیده بود. عیسی به آنها گفت: «او را باز کنید تا برود.»

۴۵. سپس بسیاری از یهودیانی که به نزد مریم آمده بودند و کارهایی را که عیسی انجام داده بود را دیدند، به او ایمان آوردند.

۴۶. اما بعضی از آنها به سوی فریسیان رفتند و کارهایی را که عیسی انجام داد به آنها گفتند.





۷. اما عیسی گفت: «او را تنها بگذارید، او این را برای روز دفن من نگه داشته است.»

۸. زیرا فقرا را همیشه در میان خود دارید، اما مرا همیشه ندارید.»

۹. اکنون بسیاری از یهودیان می‌دانستند که او آنجا است، و آنها آمدند، نه تنها به خاطر عیسی، بلکه برای اینکه ایلعازر را نیز ببینند، کسی که او را از مردگان برخیزانیده بود.

۱۰. اما رؤسای کاهنان توطئه کردند که ایلعازر را نیز به قتل برسانند.

۱۱. زیرا به خاطر او بسیاری از یهودیان از مسیر خارج شده و به عیسی ایمان آوردند.

۱۲. روز بعد جمعیت عظیمی که به مراسم عید آمده بودند، چون شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید،

۱۳. شاخه‌های درخت نخل برداشتند و به استقبال او رفتند و فریاد زدند: «هوشعنا! برکت باد بر کسی که به نام خداوند می‌آید!» پادشاه اسرائیل!

۱۴. پس عیسی چون یک کره الآغ یافت، بر آن نشست، همان‌طور که مکتوب است:

۱۵. «ترسان نباش، دختر صهیون، بنگر پادشاه تو می‌آید، نشسته بر کره الاغی.»

۱۶. شاگردان او در ابتدا این چیزها را درک نکردند، اما چون عیسی جلال یافت، آنگاه به یاد آوردند که این چیزها درباره او نوشته شده بود و مردم این کارها را برای او انجام داده بودند.

۵۶. آنگاه عیسی را جستجو کردند و در حالی که در معبد ایستاده بودند، با یکدیگر گفتند: «چه فکر می‌کنید؟ آیا او به عید نخواهد آمد؟»

۵۷. اکنون، هم رؤسای کاهنان و هم فریسیان دستوری داده بودند که اگر کسی دانست که او کجاست، آن را گزارش دهد تا بتوانند او را دستگیر کنند.

باب دوازدهم

۱. شش روز پیش از عید پَسَح، عیسی به بیت‌عنیا آمد، جایی که ایلعازر همان کس که مرده بود و عیسی او را از مردگان برخیزانیده بود.

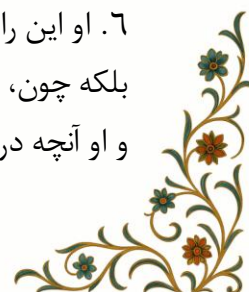
۲. در آنجا، برای او یک شام درست کردند، و مریم خدمت می‌کرد، اما ایلعازر یکی از کسانی بود که با او بر سر سفره نشسته بود.

۳. پس مریم یک من روغن بسیار گران‌قیمت ناردین برداشت، پاهای عیسی را مسح کرد و پاهای او را با موهایش پاک کرد و خانه پر از عطر روغن شد.

۴. اما یکی از شاگردان او، یهودای اسخریوطی، پسر شمعون همان که به زودی به او خیانت می‌کرد گفت:

۵. «چرا این روغن معطر برای سیصد دینار فروخته نشد و به فقرا داده نشد؟»

۶. او این را نگفت که به فقرا اهمیت می‌داد، بلکه چون، یک دزد بود و صندوق پول را داشت، و او آنچه در آن گذاشته می‌شد را بر می‌داشت.





۲۶. اگر کسی مرا خدمت کند، بایستی از من پیروی کند، و جایی که من هستم، خادم من نیز آنجا خواهد بود. اگر کسی مرا خدمت کند، پدرم او را گرمی خواهد داشت.

۲۷. «اکنون جان من آشفته است، و چه بگویم؟»
«پدر، مرا از این ساعت نجات ده؟» اما به همین دلیل به این زمان آمدم.

۲۸. پدر، نام خود را جلال ده.» آنگاه صدایی از آسمان آمد: «من آن را جلال داده‌ام و باز هم جلال خواهم داد.»

۲۹. بنابراین مردمی که ایستاده بودند شنیدند صدایی که گویی رعد و برق است. دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او سخن گفته است.»

۳۰. عیسی پاسخ داد و گفت: «این صدا به خاطر من نبود، بلکه برای شما بود.

۳۱. اکنون داوری این جهان است؛ اکنون حاکم این جهان بیرون انداخته خواهد شد.

۳۲. و من، اگر از زمین بلند شوم، همه مردم را به سوی خود خواهم کشید.»

۳۳. این را گفت، اشاره کرد به مرگی که نزدیک به وقوع بود.

۳۴. مردم به او پاسخ دادند: «ما از شریعت شنیده‌ایم که مسیح برای ابد باقی می‌ماند؛ و چگونه می‌توانی بگویی: «پسرانسان باید بلند کرده شود؟ این پسر انسان کیست؟»

۳۵. سپس عیسی به آنها گفت: «هنوز زمانی بیشتر نور با شماست؛ در حالی که نور با

۱۷. و مردمی که با عیسی بودند وقتی که او ایلعازر را از قبرش بیرون آورد و از مردگان برخیزانید، بر این واقعه شهادت می‌دادند.

۱۸. به همین دلیل مردم به دیدار او آمدند، زیرا شنیده بودند که او این معجزه را انجام داده است.

۱۹. بنابراین فریسیان در میان خود گفتند: «بنگرید که شما دیگر هیچ کاری نمی‌توانید انجام دهید. نگاه کنید، جهان به دنبال او رفته است!»

۲۰. اکنون در میان کسانی که برای پرستش به مراسم عید آمده، برخی یونانی نیز بالا آمده بودند.

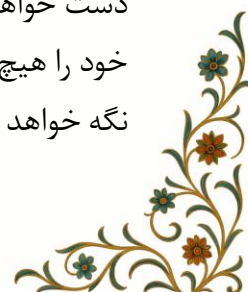
۲۱. پس نزد فیلیپ آمدند، که اهل بیت‌صیدا از جلیل بود، و از او پرسیدند: «آقا، ما می‌خواهیم عیسی را ببینیم.»

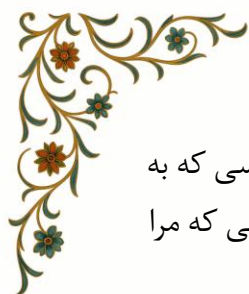
۲۲. فیلیپ آمد و به آندریاس گفت، و بعد آندریاس و فیلیپ آمده به عیسی گفتند.

۲۳. اما عیسی به آنها پاسخ داد و گفت: «زمان آن رسیده است که پسر انسان جلال یابد.

۲۴. قطع به یقین به شما می‌گویم، مادامیکه یک دانه گندم در زمین نیفتد و نمیرد، تنها می‌ماند، اما اگر بمیرد، ثمره زیادی تولید می‌کند.

۲۵. کسی که جان خود را دوست دارد، آن را از دست خواهد داد، و کسی که در این دنیا جان خود را هیچ در نظر گیرد، آن را برای زندگی ابدی نگه خواهد داشت.





۴۴. سپس عیسی فریاد زد و گفت: «کسی که به من ایمان می‌آورد، نه به من بلکه به کسی که مرا فرستاده است ایمان می‌آورد».

۴۵. و کسی که بر من بنگرد، برکسی که مرا فرستاده است می‌نگرد.

۴۶. من به عنوان نور به جهان آمده‌ام، تا هر کس به من ایمان آورد در تاریکی نماند.

۴۷. و اگر کسی سخنان مرا بشنود و باور نکند، من او را داوری نمی‌کنم؛ زیرا من برای داوری به جهان نیامدم، بلکه برای نجات جهان.

۴۸. کسی که مرا رد می‌کند و کلام مرا دریافت نکند، چیزی است که او را داوری می‌کند - کلامی که من گفته‌ام در روز آخر او را داوری خواهد کرد.

۴۹. زیرا من به اختیار خود سخن نگفته‌ام؛ بلکه پدر که مرا فرستاده است، به من فرمان داد که چه بگویم و چه سخنی بگویم.

۵۰. و من می‌دانم که فرمان او زندگی جاودان است. بنابراین، هر چه می‌گویم، همان طور که پدر به من می‌گوید، من نیز می‌گویم.»

باب سیزدهم

۱. پیش از عید پَسَح، چون عیسی دانست که ساعت او فرا رسیده است که باید از این جهان به نزد پدر برود، چون او کسان خود را که در جهان بودند محبت می‌کرد، ایشان را تا به غایت محبت کرد.

شماست راه بروید، مبادا تاریکی شما را فرا بگیرد؛ کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند کجا می‌رود.

۳۶. در حالی که نور با شماست، به نور ایمان آورید تا فرزندان نور شوید.» عیسی این سخنان را گفت و رفت و از دید آنها پنهان شد.

۳۷. اما اگرچه او آیات زیادی را پیش روی آنها انجام داده بود، به او ایمان نیاوردند.

۳۸. تا پیشگویی اشعیاء که گفته بود، تحقق یابد: «ای پروردگار، چه کسی به پیام ما ایمان آورده است؟ و به چه کسی بازوی خدا آشکار شده است؟»

۳۹. بنابراین آنها نمی‌توانستند باور کنند، زیرا اشعیاء بار دیگر گفت:

۴۰. «او چشمان آنها را کور و دل آنها را سخت کرده است، تا با چشمان خود نبینند، تا با دل خود نفهمند و باز نگردند، تا شفایشان دهم.»

۴۱. اشعیاء این سخنان را گفت چون جلال او را دید و از او سخن گفت.

۴۲. با این حال حتی در میان رهبران، بسیاری به او ایمان آوردند، اما به خاطر فریسیان به آن اعتراف نکردند، مبادا از کنیسه بیرون انداخته شوند.

۴۳. زیرا آنها ستایش از مردم را بیشتر از ستایش خدا دوست داشتند.



انجیل یوحنا

۱۱. زیرا او می دانست که چه کسی به او خیانت خواهد کرد، بنابراین گفت: «شما همه پاک نیستید.»

۱۲. پس چون پای ایشان را شست، ردای خود را پوشید و دوباره نشست، به ایشان گفت: «آیا درک کردید که چه کاری برای شما کرده‌ام؟»

۱۳. شما مرا سرور و استاد می‌نامید، و درست می‌گویید، زیرا چنین هستم.

۱۴. پس اگر من، استاد و سرور شما، پای شما را شسته‌ام، شما نیز باید پای یکدیگر را بشوید.

۱۵. زیرا من به شما نمونه‌ای داده‌ام، تا همان‌طور که من برای شما کرده‌ام، شما نیز انجام دهید.

۱۶. به راستی، به شما می‌گویم، خادم بزرگتر از آقای خود نیست؛ و همچنین کسی که فرستاده شده است بزرگتر از کسی که او را فرستاده است نیست.

۱۷. اگر اینها را بدانید و اگر آنها را انجام دهید برکت دارید.

۱۸. «در مورد همه شما صحبت نمی‌کنم، من می‌دانم که چه کسی را انتخاب کرده‌ام؛ اما تا کلام نوشته به انجام رسد، کسی که با من نان می‌خورد، پاشنه خود را بر ضد من بلند کرده است.»

۱۹. اکنون قبل از وقوع آن به شما می‌گویم، تا وقتی که اتفاق افتاد، باور کنید که، من هستم.

۲. و چون شام را تمام کردند، ابلیس در دل یهودا اسخریوطی، پسر شمعون، انداخت که او را تسلیم کند.

۳. عیسی می‌دانست که پدر همه چیز را بدست او سپرده است، و از خدا آمده است و به سمت خدا می‌رود.

۴. از شام برخاست و ردای خود را نهاد، و حوله برداشت و دور خود بست.

۵. بعد از آن، آب را در طشت ریخت و شروع کرد به شستن پای شاگردان، و پاک کردن ایشان با حوله‌ای که خود را با آن بسته بود.

۶. پس به شمعون پطرس رسید، و پطرس به او گفت: «ای استاد، آیا تو پای مرا می‌شویی؟»

۷. عیسی جواب داد و به او گفت: «آنچه من می‌کنم، تو اکنون نمی‌فهمی، اما بعد از این، خواهی فهمید.»

۸. پطرس به او گفت: «هرگز پای مرا نخواهی شست!» عیسی به او جواب داد: «اگر پای تو را نشویم، سهمی از من نمی‌بری.»

۹. شمعون پطرس به او گفت: «ای استاد، نه تنها پاهایم، بلکه همچنین دستهایم و سرم را بشوی!»

۱۰. عیسی به او گفت: «کسی که استحمام کرده است، تنها لازم است که پای خود را بشوید، اما کاملاً پاک است؛ و شما پاک هستید، اما نه همه شما.»



۲۹. زیرا بعضی از آنها فکر می کردند، چون یهودا صندوق پول را داشت، عیسی به او گفته بود: «آن چیزهایی را که برای عید نیاز داریم بخرد»، یا اینکه چیزی به فقرا بدهد.

۳۰. یهودا بعد از دریافت تکه نان، بی درنگ بیرون رفت. و شب بود.

۳۱. پس چون بیرون رفت، عیسی گفت: «اکنون پسر انسان جلال یافت، و خدا در او جلال یافت.

۳۲. اگر خدا در او جلال یافت، خدا او را نیز در خود جلال خواهد داد، و بی درنگ او را جلال خواهد داد.

۳۳. ای کودکان من، اندکی دیگر با شما خواهم بود. مرا جستجو خواهید کرد؛ و همان طور که به یهودیان گفتم، «جایی که من می روم، شما نمی توانید بیایید»، اکنون به شما می گویم.

۳۴. فرمان جدیدی به شما می دهم، که یکدیگر را دوست داشته باشید؛ به همان شکل که من شما را دوست داشته ام، شما نیز یکدیگر را دوست داشته باشید.

۳۵. از این طریق، همه مردم خواهند دید که شما شاگردان من هستید، اگر به یکدیگر عشق داشته باشید.

۳۶. شمعون پطرس به او گفت: «ای استاد، کجا می روی؟» عیسی به او جواب داد: «جایی که من می روم، اکنون نمی توانید از پی من بیایید، اما بعداً به دنبال من خواهید آمد.»

۲۰. به راستی، به شما می گویم هر که کسی را که من می فرستم بپذیرد، مرا پذیرفته است؛ و هر کس مرا بپذیرد او را که مرا فرستاده است پذیرفته است.»

۲۱. چون عیسی این سخنان را گفت، در روح منقلب شد، و اعتراف کرد و گفت: «به راستی به شما می گویم، یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.»

۲۲. پس شاگردان به یکدیگر نگریستند، متحیر در مورد اینکه او در مورد چه کسی صحبت کرد.

۲۳. و بعد یکی از شاگردان او، که عیسی او را دوست داشت، بر سینه عیسی تکیه داده بود.

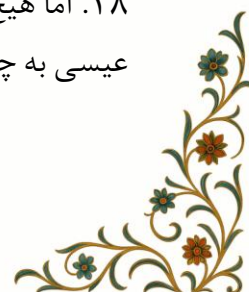
۲۴. بنابراین شمعون پطرس به آن شاگرد اشاره کرد که پرسد چه کسی است که او در موردش صحبت کرد.

۲۵. سپس، یوحنا که بر سینه عیسی تکیه داده به او گفت: «ای استاد، او کیست؟»

۲۶. عیسی جواب داد: «او کسی است که وقتی تکه ای نان را فرو بردم، آن را به او خواهم داد.» و چون عیسی نان را فرو برد، آن را به یهودا اسخریوطی، پسر شمعون داد.

۲۷. و بعد از اینکه یهودا تکه نان را برگرفت، شیطان وارد او شد؛ پس عیسی به او گفت: «آنچه می کنی، به سرعت انجام بده.»

۲۸. اما هیچ کس در سر سفره نمی دانست که عیسی به چه دلیل این را به او گفت.





۷. «اگر مرا می‌شناختی، پدرم را نیز می‌شناختی، و از این پس او را می‌شناسی و او را دیده‌ای.»

۸. فیلیپ به او گفت: «ای استاد، پدر را به ما نشان ده، و برای ما کافی است.»

۹. عیسی به او گفت: «فیلیپ، این همه مدت من با شما بوده‌ام، و هنوز مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده است، پدر را دیده است، پس چگونه می‌توانی بگویی، «پدر را به ما نشان ده؟»

۱۰. آیا باور نداری که من در پدر هستم، و پدر در من است؟ کلماتی که به شما می‌گویم، به اختیار خودم نمی‌گویم، بلکه پدری که در من ساکن است این کارها را انجام می‌دهد.

۱۱. باور کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، ولی اگر هم نه، به خاطر کارهایی که انجام داده‌ام به من ایمان آورید.

۱۲. «قطع به یقین به شما می‌گویم، هر کس به من ایمان آورد، کارهایی را که من می‌کنم نیز انجام خواهد داد و کارهای بزرگتر از اینها را انجام خواهد داد، زیرا من نزد پدرم می‌روم.

۱۳. و هر چه در نام من بخواهید، آن را انجام خواهم داد، تا پدر در پسر جلال یابد.

۱۴. اگر چیزی در نام من بخواهید، آن را انجام خواهم داد.

۱۵. «اگر مرا دوست دارید، فرمان‌های مرا نگه دارید.

۳۷. پطرس به او گفت: «ای استاد، چرا اکنون نمی‌توانم از پی تو بیایم؟ من جان خود را برای تو خواهم گذاشت.»

۳۸. عیسی به او جواب داد: «آیا جان خود را برای من خواهی نهاد؟ به راستی، به تو می‌گویم، تا سه بار مرا انکار نکنی خروس نخواهد خواند.»

باب چهاردهم

۱. «دل شما مضطرب نشود؛ شما به خدا ایمان دارید، به من نیز ایمان آورید.

۲. در خانه پدر من مکان‌های بسیار است، اگر چنین نبود به شما می‌گفتم، من می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم.

۳. و اگر رفتم و مکانی برای شما آماده کردم، باز خواهم آمد و شما را نزد خود خواهم پذیرفت، تا جایی که من هستم، شما نیز آنجا باشید.

۴. و جایی که من می‌روم شما می‌دانید، و راه را می‌دانید.»

۵. توماس به او گفت: «ای استاد، ما نمی‌دانیم که تو کجا می‌روی، چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟»

۶. عیسی به او گفت: «من راه، حقیقت و حیات هستم، هیچ کس جز از طریق من نزد پدر نمی‌آید.



۲۴. کسی که به من عشق ندارد، کلام مرا نگه نمی‌دارد، و کلامی که می‌شنوید کلام من نیست، بلکه کلام پدر است که مرا فرستاده است.

۲۵. «اینها را به شما گفتم در حالی که حضورم با شما است.

۲۶. اما یاور، روح القدس، که پدر به نام من خواهد فرستاد، همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد، و همه چیزهایی را که به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.

۲۷. صلح را برای شما می‌گذارم، صلح خود را به شما می‌دهم نه آن‌طور که دنیا می‌دهد، نه دل شما مضطرب شود، و نه بترسید.

۲۸. شنیده‌اید که به شما می‌گویم، «من می‌روم و به سوی شما باز می‌گردم». اگر به من عشق می‌داشتید، شاد می‌شدید چون گفتم، «من نزد پدر می‌روم»، زیرا پدر بالای من است.

۲۹. «و اکنون قبل از وقوع به شما گفته‌ام، تا وقتی که به وقوع پیوست به من توکل کنید.

۳۰. دیگر بیش از این با شما سخن نخواهم گفت، زیرا حاکم این دنیا می‌آید، و او هیچ چیزی (ارتباطی) در من (با من) ندارد.

۳۱. اما تا جهان بداند که من به پدر عشق دارم و همان‌طور که پدر به من فرمان داد من انجام می‌دهم؛ برخیزید، بیاوید از اینجا برویم.»

۱۶. و من از پدر درخواست خواهم کرد، و او یاور (همسان من) به شما خواهد داد، تا او تا به ابد با شما بماند.

۱۷. روح حقیقت، که جهان نمی‌تواند او را دریافت کند، زیرا او را نه می‌بیند و نه می‌شناسد، اما شما او را می‌شناسید، زیرا او با شما ساکن است و در شما خواهد بود.

۱۸. شما را یتیم نخواهم گذاشت، نزد شما می‌آیم.

۱۹. اندکی دیگر جهان بر من نخواهد نگریست، اما شما بر من خواهید نگریست؛ چون من حیات دارم، شما نیز حیات خواهید داشت.

۲۰. در آن روز شما خواهید شناخت که من در پدرم هستم، و شما در من، و من در شما.

۲۱. کسی که فرمان‌های مرا دارد و آنها را نگه می‌دارد، اوست که به من عشق می‌ورزد و کسی که به من عشق می‌ورزد پدرم به او عشق خواهد ورزید، و من به او عشق خواهم داشت و خود را به او آشکار خواهم کرد.

۲۲. یهودا (نه اسخریوطی) به او گفت: «ای سرورم، چگونه است که خود را بر ما آشکار می‌کنی، و نه به جهان؟»

۲۳. عیسی جواب داد و به او گفت: «اگر کسی به من عشق دارد، کلام مرا نگه خواهد داشت، و پدرم به او عشق خواهد داشت، و ما نزد او خواهیم آمد و ما با او منزل خواهیم کرد.

۱۰. اگر فرمان‌های مرا نگه دارید، در عشق من خواهید ماند، همانطور که من فرمان‌های پدرم را نگه داشته‌ام و در عشق او می‌مانم.

۱۱. اینها را به شما گفته‌ام، تا شادی من در شما بماند، و تا شادی شما به غایت باشد.

۱۲. این فرمان من است که عاشق یکدیگر باشید به همان شکل که من عاشق شما هستم.

۱۳. عشقی بزرگتر از این وجود ندارد، جز اینکه جان خود را برای دوستان خود بگذارد.

۱۴. شما همه دوستان من هستید اگر هر کاری را که به شما فرمان می‌دهم انجام دهید.

۱۵. دیگر شما را خادم نمی‌نامم، زیرا خادم نمی‌داند که آقای او چه می‌کند؛ اما شما را دوست نامیده‌ام، زیرا همه چیزهایی را که از پدرم شنیدم، به شما فهماندم.

۱۶. شما مرا انتخاب نکردید، بلکه من شما را انتخاب کردم و تعیین کردم که بروید و میوه دهید، و تا میوه شما بماند، هر چه از پدر در نام من بخواهید، او به شما می‌دهد.

۱۷. این را به شما فرمان می‌دهم که به یکدیگر عشق بورزید.

۱۸. اگر هم دنیا از شما متنفر باشد، شما فهمیده‌اید که قبل از اینکه از شما متنفر باشد، از من متنفر بود.

۱۹. اگر قسمتی از دنیا بودید، دنیا خودش را دوست می‌داشت، اما چون قسمتی از دنیا

۱. «من تاک حقیقی هستم، و پدرم باغبان است.

۲. هر شاخه‌ای در من که میوه نمی‌دهد، او آن را به بالا می‌آورد، و هر شاخه‌ای که میوه می‌دهد، او آن را هرس می‌کند، تا میوه بیشتری دهد.

۳. شما همه به خاطر کلامی که به شما گفته‌ام پاک شده اید.

۴. در من بمانید، و من در همه شما (می‌مانم)، همانطور که شاخه نمی‌تواند میوه‌ای از خود بدهد، مگر اینکه در تاک بماند، شما نیز نمی‌توانید مگر اینکه در من بمانید.

۵. من تاک هستم، شما شاخه‌ها هستید. کسی که در من بماند و من در او میوه فراوان می‌دهد؛ زیرا جدا از من شما قادر نیستید هیچ کاری انجام دهید.

۶. اگر کسی در من نماند، مانند شاخه‌ای بیرون انداخته می‌شود و خشک می‌شود، و ایشان آمده آنان را جمع می‌کنند و در آتش می‌اندازند، و آنان می‌سوزند.

۷. اگر شما در من بمانید و کلام من در شما بماند، هر آنچه را که می‌خواهید درخواست کنید، برایتان برآورده خواهد شد.

۸. این گونه پدرم جلال می‌یابد که شما میوه فراوان دهید، بدین سان شما شاگردان من خواهید بود.

۹. همانطور که پدر عاشق من است، من نیز عاشق شما هستم، در عشق من بمانید.



۲۷. و شما نیز شهادت خواهید داد، زیرا از ابتدا با من بوده‌اید.»

باب شانزدهم

۱. «اینها را به شما گفته‌ام تا کسی شما را گمراه نکند.

۲. شما را از کنیسه‌ها بیرون خواهند کرد. زمانی می‌آید که هر کس شما را بکشد، فکر خواهد کرد که به خدا خدمت می‌کند.

۳. و این کارها را با شما خواهند کرد زیرا پدر و من را نشناخته‌اند.

۴. اما اینها را به شما گفته‌ام، تا وقتی که زمان آن فرا رسید، به یاد آورید که من آنها را به شما گفته‌ام، و اینها را در ابتدا به شما نگفتم، زیرا با شما بودم.

۵. اما اکنون نزد کسی که مرا فرستاده است می‌روم، و هیچ‌یک از شما از من نمی‌پرسد، «کجا می‌روی؟»

۶. اما چون اینها را به شما گفته‌ام، اندوه دلتان را پر کرده است.

۷. با این حال حقیقت را به شما می‌گویم، به نفع شماست که من بروم؛ زیرا اگر بروم یاور نزد شما نخواهد آمد؛ اما اگر بروم، او را نزد شما خواهم فرستاد.

۸. و چون آمد، جهان را درباره گناه، درباره پارسایی و درباره داوری متقاعد خواهد کرد.

نیستید، بلکه من شما را از دنیا جدا کردم، بنابراین دنیا از شما متنفر است.

۲۰. کلامی را که به شما گفتم به یاد آورید، «خادم بزرگتر از آقای خود نیست». اگر آنها مرا آزار دادند، شما را نیز آزار خواهند داد؛ اگر کلام مرا نگه داشتند، کلام شما را نیز نگه خواهند داشت.

۲۱. اما همه این کارها را به خاطر نام من با شما خواهند کرد، چون درباره او، که مرا فرستاده است هیچ نمی‌دانند.

۲۲. اگر نمی‌آمدم و با آنها صحبت نمی‌کردم، گناهی نمی‌داشتند، اما اکنون هیچ عذری برای گناه خود ندارند.

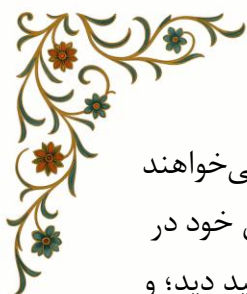
۲۳. کسی که از من نفرت دارد، از پدرم نیز نفرت دارد.

۲۴. اگر کارهایی را که هیچ کس دیگری انجام نداده است، در میان آنها انجام نداده بودم، گناهی نداشتند؛ اما اکنون آنها بر هر دو ما، من و پدرم نگریستند و از هر دو ما، من و پدرم متنفرند.

۲۵. اما این اتفاق افتاد تا کلامی که در شریعت آنها نوشته شده است که «آنها بدون دلیل از من متنفر بودند، تحقق یابد.

۲۶. اما وقتی یاور می‌آید، که من او را از پدر نزد شما خواهم فرستاد، روح حقیقت که از طرف پدر بیرون می‌آید، او درباره من شهادت خواهد داد.





۱۹. اکنون عیسی می دانست که آنها می خواهند از او بپرسند، و به آنها گفت: «آیا در میان خود در مورد آنچه گفتم، اندکی دیگر مرا نخواهید دید؛ و باز چندی دیگر مرا خواهید دید پرس و جو می کنید؟»

۲۰. قطع به یقین، به همه شما می گویم «که خواهید گریست و ماتم خواهید گرفت، اما دنیا شاد خواهد شد؛ و همه شما غمگین خواهید شد، اما غم شما به شادی تبدیل خواهد شد.

۲۱. زنی که در حال زایمان است، غمگین است زیرا ساعت او فرا رسیده است، اما به محض اینکه فرزند را به دنیا آورد دیگر اندوه را به یاد نمی آورد، برای شادی که انسانی به دنیا آمده است.

۲۲. بنابراین اکنون غمگین هستید، اما دوباره شما را خواهیم دید و دلتان شاد خواهد شد، و شادی شما را هیچ کس از شما نخواهد ربود.

۲۳. و در آن روز چیزی از من نخواهید خواست؛ قطع به یقین، به شما می گویم هر چه در نام من از پدر بخواهید، به شما خواهد داد.

۲۴. تاکنون هیچ چیزی در نام من نخواستید؛ بخواهید و دریافت خواهید کرد، تا بلکه شادی شما کامل شود.

۲۵. اینها را به شما به زبان تمثیلی گفته ام؛ اما زمانی می آید که دیگر به شما به زبان تمثیلی صحبت نخواهم کرد، بلکه به شما به روشنی درباره پدر خواهم گفت.

۹. از گناه، زیرا آنها به من ایمان ندارند.

۱۰. از پارسایی، زیرا نزد پدرم می روم و دیگر همه شما مرا نخواهید دید.

۱۱. از داوری، زیرا حاکم این جهان محکوم می شود.

۱۲. هنوز چیزهای زیادی برای گفتن به شما دارم، اما اکنون نمی توانید متحمل آن شوید.

۱۳. با این حال، وقتی او، روح حقیقت بیاید، شما را به تمامی حقیقت هدایت خواهد کرد؛ زیرا او به اختیار خود سخن نخواهد گفت، بلکه هر چه می شنود خواهد گفت، و چیزهایی که در آینده رخ می دهد را به شما اعلام خواهد کرد.

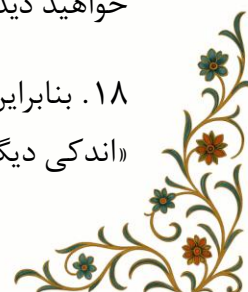
۱۴. او مرا جلال خواهد داد، زیرا از من دریافت خواهد کرد و آن را به شما اعلام خواهد کرد.

۱۵. همه چیزهایی که پدر دارد، مال من است. بنابراین همانطور که گفتم او آنچه را که از من است دریافت می کند و آن را به شما اعلام خواهد کرد.

۱۶. اندکی بعد دیگر بر من نخواهید نگریست، و باز چندی دیگر مرا خواهید دید، چون نزد پدر می روم.»

۱۷. آنگاه برخی از شاگردان او در میان خود گفتند: «این چیست که به ما می گوید؟» اندکی دیگر مرا نخواهید دید، و باز چندی دیگر مرا خواهید دید» و «چون نزد پدر می روم.»

۱۸. بنابراین گفتند: «این چیست که می گوید؟» اندکی دیگر؟، نمی دانیم چه می گوید.»



باب هفدهم

۱. عیسی این سخنان را گفت، چشمان خود را به سوی آسمان بلند کرد، و گفت: «ای پدر، ساعت فرا رسیده است، پسر خود را جلال ده، تا پسر تو نیز تو را جلال دهد.
۲. همان طور که همه مخلوقات را تحت اختیار او قرار داده‌ای، او به هر کسی که به او حیات داده‌ای، حیات جاودانی خواهد بخشید.
۳. و این حیات جاودانی است، اینکه تو را که خدای یگانه و حقیقی هستی، و عیسی مسیح را که فرستاده‌ای بشناسند.
۴. من تو را بر روی زمین جلال داده‌ام، کاری را که به من سپردی انجام داده‌ام.
۵. و اکنون ای پدر مرا با خود جلال ده، با جلالی که پیش از آفرینش جهان با تو داشتم.
۶. نام خود را به کسانی که از دنیا جدا و به من داده‌ای آشکار کرده‌ام؛ آنها مال تو بودند، تو آنها را به من دادی، و آنها کلام تو را نگه داشته‌اند.
۷. اکنون دانسته‌اند که همه چیزهایی که به من داده‌ای از توست.
۸. زیرا کلماتی را که به من داده‌ای به آنها داده‌ام؛ و ایشان آن را دریافت کرده‌اند، و به یقین دانسته‌اند که من از تو بیرون آمده‌ام؛ و باور کرده‌اند که تو مرا فرستاده‌ای.
۹. من برای آنان درخواست می‌کنم، نه برای دنیا، بلکه برای آنانی که به من بخشیده‌ای، زیرا از آن تو هستند.

۲۶. در آن روز در نام من خواهید خواست، و به شما نمی‌گویم که برای شما از پدر درخواست خواهم کرد.
۲۷. زیرا خود پدر به شما عشق می‌ورزد، زیرا به من عشق داشته‌اید و باور کرده‌اید که من از خدا بیرون آمده‌ام.
۲۸. من از پدر بیرون آمدم و به جهان آمده‌ام؛ دوباره جهان را ترک می‌کنم و نزد پدر می‌روم.
۲۹. شاگردان او به او گفتند: «ببین، اکنون به روشنی صحبت می‌کنی و از هیچ تمثیلی استفاده نمی‌کنی!
۳۰. اکنون مطمئن هستیم که تو همه چیز را می‌دانی، و هیچ دلیلی برای شک نیست که تو چه کسی هستی و از این رو باور داریم که تو از خدا بیرون آمده‌ای.»
۳۱. عیسی به آنها پاسخ داد: «آیا اکنون باور دارید؟
۳۲. در واقع ساعتی می‌آید، بله اکنون آمده است، که شما پراکنده خواهید شد، هر کدام به سوی مکان خویشتن، و مرا تنها خواهید گذاشت و با این حال من تنها نیستم، زیرا پدر با من است.
۳۳. اینها را به شما گفته‌ام تا در من آرامش داشته باشید؛ در دنیا مشکلات خواهید داشت، اما قوی‌دل باشید، من بر دنیا غلبه کرده‌ام.»

۱۹. و به جای آنها خود را تقدیس می‌کنم، تا آنها نیز به وسیله‌ی حقیقت تقدیس شوند.

۲۰. من فقط برای اینها درخواست نمی‌کنم، بلکه همچنین برای کسانی که از طریق کلام ایشان به من ایمان می‌آورند.

۲۱. تا همه آنها یکی باشند، همانطور که تو ای پدر در من هستی، و من در تو؛ تا ایشان نیز در ما یکی باشند، تا جهان باور کند که تو مرا فرستاده‌ای.

۲۲. و جلالی که به من دادی، به آنها داده‌ام، تا یکی باشند همان‌طور که ما یکی هستیم.

۲۳. من در آنها هستم و تو در من؛ تا آنها در وحدت کامل شوند، و تا جهان بفهمد که تو مرا فرستاده‌ای، و عشق تو به آنها همانند عشق تو به من است.

۲۴. ای پدر، درخواست دارم که آنها را که تو به من سپردی، با من باشند، جایی که من هستم، تا جلال مرا که به من داده‌ای بنگرند؛ زیرا تو قبل از آغاز جهان به من عشق می‌ورزیدی.

۲۵. ای پدر عادل! دنیا تو را نشناخته است، اما من تو را شناخته‌ام؛ و اینها شناخته‌اند که تو مرا فرستاده‌ای.

۲۶. و نام تو را به آنها شناسانده‌ام، و خواهم شناسانید، تا عشقی را که به من داشته‌ای در آنها باشد، و من در آنها باشم.»

۱۰. هر آنچه من دارم، از آن توست، و هر آنچه از آن توست، از آن من است، و من در آنان جلال می‌یابم.

۱۱. اکنون دیگر در این جهان نیستم، اما اینان در جهان هستند و من به نزد تو می‌آیم. ای پدر قدوس، آنان را که به من سپرده‌ای، در نام خود محفوظ بدار تا همان‌گونه که ما یکی هستیم، آنان نیز یکی باشند.

۱۲. در حالی که با آنها در جهان بودم، آنها را در نام تو حفظ کردم، کسانی را که به من دادی حفظ کرده‌ام؛ و هیچ‌یک از آنها هلاک نشده‌اند، مگر پسر هلاکت، تا آنچه در کلام مکتوب است تحقق یابد.

۱۳. اما اکنون نزد تو می‌آیم، و این سخنان را در جهان می‌گویم، تا شادی من در آنها کامل شود.

۱۴. کلام تو را به آنها داده‌ام؛ و دنیا از آنها متنفر است زیرا از دنیا نیستند، همان‌طور که من از دنیا نیستم.

۱۵. درخواست نمی‌کنم که آنها را از جهان بیرون بیاوری، بلکه درخواست می‌کنم که آنها را از شریر حفظ کنی.

۱۶. آنها از آن دنیا نیستند، همانطور که من از آن دنیا نیستم.

۱۷. آنها را در حقیقت خود تقدیس کن؛ کلام تو حقیقت است.

۱۸. همانطور که مرا به جهان فرستادی، من نیز آنها را به جهان فرستاده‌ام.

۱۰. سپس شمعون پطرس که شمشیر داشت، آن را بیرون کشید و خدمتکار رئیس کاهن را زد، و گوش راست او را برید؛ نام خدمتکار مالخاس بود.

۱۱. آنگاه عیسی به پطرس گفت: «شمشیر خود را در غلاف بگذار، آیا نباید جامی را که پدرم به من داده است بنوشم؟»

۱۲. سپس گروه سربازان و فرمانده و افسران یهودیان عیسی را دستگیر کرده و بستند.

۱۳. و او را ابتدا نزد حناس بردند، زیرا او پدرزن قیافاس بود که آن سال رئیس کاهنان بود.

۱۴. و قیافاس همان بود که به یهودیان توصیه کرد که صلاح است یک نفر برای مردم هلاک شود.

۱۵. و شمعون پطرس از پی عیسی رفت و همچنین آن شاگرد دیگر؛ آن شاگرد برای رئیس کاهنان شناخته شده بود، و با عیسی وارد حیاط رئیس کاهنان شد.

۱۶. اما پطرس در بیرون در ایستاده بود. سپس آن شاگرد، که برای رئیس کاهنان شناخته شده بود بیرون رفت و با کسی که یک خانم دربان بود صحبت کرد و پطرس را وارد کرد.

۱۷. آن دختر که خادم در ورودی بود، به پطرس گفت: «آیا تو نیز یکی از شاگردان این مرد نیستی؟» او پاسخ داد: «من نیستم.»

۱۸. در این لحظه خدمتکاران و افسران نیز کنار آتش هیزمی که درست کرده بودند ایستاده بودند

۱. چون عیسی این سخنان را گفت، با شاگردان خود از دره قدرون عبور کرد، جایی که باغی بود و او و شاگردانش وارد آن شدند.

۲. و یهودا، که به او خیانت کرد، نیز جای آن مکان را می دانست، زیرا عیسی اغلب با شاگردان خود در آنجا ملاقات می کرد.

۳. سپس یهودا، پس از به اختیار گرفتن یک گروه سرباز، و افسرانی از رؤسای کاهنان و فریسیان، با فانوس ها، مشعل ها و سلاح ها به آنجا آمد.

۴. بنابراین عیسی، با آگاهی از همه چیزهایی که بر او رخ خواهد داد، به جلو رفت و به آنها گفت: «شما به دنبال چه کسی هستید؟»

۵. آنها به او پاسخ دادند: «عیسی ناصری». عیسی به آنها گفت: «من هستم». و یهودا، که به او خیانت کرد، نیز با آنها ایستاده بود.

۶. و چون به آنها گفت: «من هستم»، آنها عقب عقب رفتند و بر زمین افتادند.

۷. سپس دوباره از آنها پرسید: «شما به دنبال چه کسی هستید؟» و آنها گفتند: «عیسی ناصری».

۸. عیسی پاسخ داد: «به شما گفتم که من هستم. بنابراین، اگر مرا می جویید بگذارید اینها راه خود را بروند».

۹. تا سخنانی که او گفت به انجام برسد که، «از کسانی که به من دادی هیچ یک هلاک نگردد».

۲۷. سپس پطرس دوباره انکار کرد؛ و بلافاصله خروسی بانگ زد.

۲۸. سپس عیسی را از نزد قیافاس به زندان فرمانداری بردند، و صبح زود بود.

اما خودشان وارد زندان فرمانداری نشدند، مبادا نجس شوند، بلکه برای اینکه بتوانند خوراک عید پَسَح را بخورند.

۲۹. سپس پیلاتس به سوی آنها رفت و گفت: «چه اتهامی علیه این مرد می‌آورید؟»

۳۰. آنها پاسخ دادند و به او گفتند: «اگر او شریر نبود، او را به تو تسلیم نمی‌کردیم.»

۳۱. سپس پیلاتس به آنها گفت: «شما خودتان او را بگیرید و طبق شریعت خود او را قضاوت کنید.» بنابراین یهودیان به او گفتند: «برای ما جایز نیست که کسی را بکشیم.»

۳۲. تا گفته عیسی در اشاره به اینکه می‌رفت با چه نوع مرگی کشته شود، به انجام برسد.

۳۳. سپس پیلاتس دوباره وارد فرمانداری شد، عیسی را فراخواند و به او گفت: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟»

۳۴. عیسی به او پاسخ داد: «آیا این سخن از جانب خودت است، یا دیگران در مورد من آن را به تو گفته‌اند؟»

۳۵. پیلاتس پاسخ داد: «آیا من یهودی هستم؟ ملت خود تو و رؤسای کاهنان، تو را به من تسلیم کرده‌اند؛ چه کاری انجام داده‌ای؟»

و خود را گرم می‌کردند زیرا هوا سرد بود، و پطرس با آنها ایستاده بود و خود را گرم می‌کرد.

۱۹. سپس رئیس کاهنان از عیسی در مورد شاگردان و تعلیم او پرسید.

۲۰. عیسی به او پاسخ داد: «من آشکارا با جهان سخن گفتم؛ من همیشه در کنیسه‌ها و در معبد، جایی که یهودیان همیشه جمع می‌شوند تعلیم می‌دادم و در خلوت هیچ چیز نگفته‌ام.

۲۱. چرا از من می‌پرسید؟ از کسانی که مرا شنیده‌اند پرسید که چه چیزی به آنها گفتم. ببینید، آنها به درستی می‌دانند که چه گفتم.»

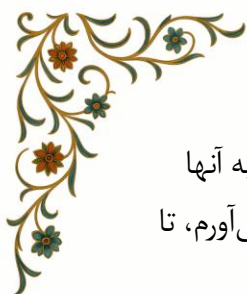
۲۲. و به محض اینکه این سخنان را به اتمام رسانید، یکی از افسرانی که ایستاده بود به عیسی سیلی زد و گفت: «آیا این چنین به رئیس کاهنان پاسخ می‌دهی؟»

۲۳. عیسی به او پاسخ داد: «اگر شیرانه گفته‌ام، شاهد بیاور؛ اما اگر درست گفته‌ام، چرا مرا می‌زنی؟»

۲۴. سپس حناس عیسی را دست بسته به نزد قیافاس رئیس کاهنان فرستادند.

۲۵. اکنون شمعون پطرس ایستاده بود و خود را گرم می‌کرد. بنابراین به او گفتند: «آیا تو نیز یکی از شاگردان او نیستی؟» او انکار کرد و گفت: «من نیستم!»

۲۶. یکی از خدمتکاران رئیس کاهنان، خویشاوند کسی که پطرس گوشش را بریده بود گفت: «آیا من تو را در باغ با او ندیدم؟»



۴. سپس پیلطس دوباره بیرون رفت و به آنها گفت: «بنگرید، او را برای شما بیرون می‌آورم، تا بدانید که من در او عیبی نمی‌یابم.»

۵. پس عیسی بیرون آمد، تاج خارها و ردای ارغوانی را بر تن داشت؛ و پیلطس به آنها گفت: «بنگرید بر این مرد!»

۶. بنابراین، چون رؤسای کاهنان و افسران او را دیدند، فریاد زدند و گفتند: «او را به صلیب بکشید، او را به صلیب بکشید!» پیلطس به آنها گفت: «او را بگیرید و به صلیب بکشید، زیرا من در او عیبی نمی‌یابم.»

۷. یهودیان به او پاسخ دادند: «ما شریعتی داریم و بر طبق شریعت ما باید بمیرد، زیرا خود را پسر خدا ساخته.»

۸. بنابراین، چون پیلطس این گفته را شنید، بیشتر ترسید.

۹. و دوباره وارد زندان فرمانداری شد و به عیسی گفت: «از کجا آمده‌ای؟» اما عیسی به او پاسخ نداد.

۱۰. سپس پیلطس به او گفت: «آیا با من سخن نمی‌گویی؟ آیا نمی‌دانی که قدرت دارم تو را به صلیب بکشم و قدرت دارم تو را آزاد کنم؟»

۱۱. عیسی پاسخ داد: «اگر از بالا به تو داده نمی‌شد، هیچ قدرتی علیه من نداشتی، بنابراین کسی که مرا به تو تسلیم کرد گناه بزرگتری دارد.»

۳۶. عیسی پاسخ داد: «پادشاهی من از این دنیا نیست؛ اگر پادشاهی من دنیایی بود افسران من می‌جنگیدند، تا مرا به یهودیان تسلیم نکنند؛ اما اکنون، پادشاهی من از اینجا نیست.»

۳۷. بنابراین پیلطس به او گفت: «پس تو پادشاه هستی؟» عیسی پاسخ داد: «تو می‌گویی که من پادشاه هستم. زیرا به همین دلیل متولد شدم، و به همین دلیل به جهان آمده‌ام، تا بر حقیقت شهادت دهم. هرکس که از حقیقت است، صدای مرا می‌شنود.»

۳۸. پیلطس به او گفت: «حقیقت چیست؟» و چون این را گفت دوباره به سوی یهودیان رفت و به آنها گفت: «من هیچ خطایی در او نمی‌یابم.»

۳۹. «اما شما رسم دارید که در عید پَسَح کسی را برای شما آزاد کنم؛ آیا می‌خواهید من پادشاه یهودیان را برای شما آزاد کنم؟»

۴۰. سپس همه آنها دوباره فریاد زدند و گفتند: «نه این مرد را، بلکه باراباس را!»، و باراباس یک راهزن بود.

باب نوزدهم

۱. پس پیلطس عیسی را گرفته و دستور داد او را شلاق بزنند.

۲. و سربازان تاجی از خارها پیچیدند و بر سر او گذاشتند، و بر او ردایی پوشاندند.

۳. سپس می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهودیان!» و او را با دستهای خود می‌زدند.



۱۹. اکنون پیلطس عنوانی نوشت و بر صلیب گذاشت، و نوشته این بود: عیسی ناصری پادشاه یهودیان.

۲۰. سپس بسیاری از یهودیان این عنوان را خواندند، زیرا جایی که عیسی به صلیب کشیده شد نزدیک شهر بود، و به عبری، یونانی و لاتین نوشته شده بود.

۲۱. بنابراین رؤسای کاهنان یهودیان به پیلطس می گفتند: «نویس «پادشاه یهودیان»، بلکه او گفت، «من پادشاه یهودیان هستم.»

۲۲. پیلطس پاسخ داد: «آنچه را که نوشته‌ام، نوشته‌ام.»

۲۳. پس از آنکه سربازان عیسی را مصلوب کردند، جامه‌های او را گرفته و به چهار قسمت تقسیم کردند، به هر سربازی یک قسمت رسید، و همچنین جامه زیرین او. اکنون آن جامه زیرین بی‌درز بود، از بالا در یک تکه بافته شده بود.

۲۴. بنابراین در میان خود گفتند: «آن را پاره نکنیم، بلکه برای آن قرعه بکشیم که مال کی باشد»، تا کلام نوشته تحقق یابد که می‌گوید: «آنها جامه‌های مرا میان خود تقسیم کردند، و برای لباس من قرعه انداختند.» بنابراین سربازان این کارها را کردند.

۲۵. اکنون مریم مادر عیسی، و خواهر مادرش، مریم زن کلوپاس و مریم مجدلیه کنار صلیب عیسی ایستاده بودند.

۱۲. از آن زمان پیلطس تلاش کرد تا او را آزاد کند، اما یهودیان فریاد زدند و گفتند: «اگر این مرد را رها کنی دوست قیصر نیستی. هر کس خود را پادشاه می‌سازد، علیه قیصر سخن می‌گوید.»

۱۳. بنابراین چون پیلطس این گفته را شنید، عیسی را بیرون آورد و در جایی که سنگفرش نامیده می‌شود بر مسند داوری نشست، اما به عبری گاباتا نامیده می‌شود.

۱۴. و روز آماده‌سازی عید پَسَح بود، و حدود ساعت ششم، و به یهودیان گفت: «بنگرید، پادشاه شما!»

۱۵. اما آنها فریاد زدند: «او را بالا بکش، بالا بکش! او را به صلیب بکش!» پیلطس به آنها گفت: «آیا پادشاه خودتان را به صلیب بکشیم؟» رؤسای کاهنان پاسخ دادند: «ما پادشاهی جز قیصر نداریم!»

۱۶. سپس او را به آنها تسلیم کرد تا به صلیب کشیده شود، سپس عیسی را گرفتند و با خود بردند.

۱۷. و او صلیب خود را حمل کرده، به جایی به نام (مکان جمجمه) رفت، که به عبری گلگوتا نامیده می‌شود.

۱۸. جایی که او را به صلیب کشیدند، و دو نفر دیگر با او هر کدام در یک طرف او، و عیسی در وسط.



۳۵. و کسی که دیده است شهادت داده است، و شهادت او حقیقت است؛ و او می‌داند که حقیقت را می‌گوید، تا شما باور کنید.

۳۶. این کارها انجام شد تا کلام نوشته به انجام رسد، «حتی یکی از استخوان‌های او شکسته نخواهد شد.»

۳۷. و دوباره کلام جای دیگری می‌گوید، «آنها که به او نیزه زدند بر او خواهند نگریست.»

۳۸. پس از این، یوسف از اریحا که از ترس یهودیان به طور مخفی شاگرد عیسی بود از پیلاتس خواست که جسد عیسی را بردارد، و پیلاتس به او اجازه داد، پس او آمد و جسد عیسی را برد.

۳۹. نیکودیموس، همان کسی که در شب به سراغ عیسی آمده بود، این بار با خود مخلوطی از مر و عود حدود چهل کیلوگرم آورد.

۴۰. سپس جسد عیسی را گرفتند و آن را با نوارهای کتان همراه با عطریات بستند، همانطور که رسم یهودیان برای دفن کردن است.

۴۱. اکنون در جایی که او به صلیب کشیده شد، باغی بود، و در باغ قبر جدیدی که هنوز هیچ کس در آن گذاشته نشده بود.

۴۲. بنابراین آنها به دلیل روز آماده‌سازی یهودیان، عیسی را در آنجا گذاشتند زیرا که قبر نزدیک بود.

۲۶. بنابراین چون عیسی مادر خود را دید و شاگردی که او بسیار دوست می‌داشت ایستاده دید، به مادرش گفت: «ای زن، این پسر توست!»

۲۷. سپس به شاگرد گفت: «این مادر توست!» و از آن ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد.

۲۸. پس از این، عیسی دانسته که همه چیز اکنون به انجام رسیده است، تا کلام نوشته تحقق یابد، گفت: «تشنه هستم!»

۲۹. اکنون ظرفی پر از شراب ترش آنجا بود؛ و آنها اسفنجی را با شراب ترش پر کردند، آن را با خیزاب در دهان او گذاشتند.

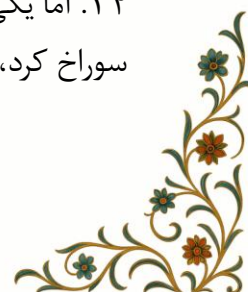
۳۰. پس از آنکه شراب ترش را به عیسی دادند، گفت: «تمام شد!» و سر را خم کرد، و روح را تسلیم کرد.

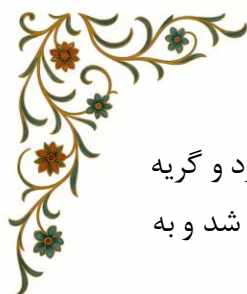
۳۱. بنابراین، چون روز آماده‌سازی بود، و نباید اجساد در روز سبت بر صلیب می‌ماند (زیرا آن سبت روز بزرگی بود)، یهودیان از پیلاتس خواستند که پاهای آنها شکسته شود، تا آنها را بردارند.

۳۲. سپس سربازان آمدند و پاهای اولی و آن دیگری را که با او به صلیب کشیده شده بود شکستند.

۳۳. و چون به عیسی رسیدند، دیدند که او از قبل مرده است، پاهای او را نشکستند.

۳۴. اما یکی از سربازان پهلوی او را با نیزه‌ای سوراخ کرد، و بلافاصله خون و آب بیرون آمد.





باب بیستم

۱۱. اما مریم در بیرون مقبره ایستاده بود و گریه می کرد، و همانطور که گریه می کرد خم شد و به داخل مقبره نگاه کرد.

۱۲. و او بر دو فرشته نگریست که با جامه های سفید بر سر قبر عیسی نشسته بودند، یکی در سر جای سر او و دیگری در سر جای پاهای او.

۱۳. سپس به او گفتند: «زن، چرا گریه می کنی؟» او به آنها گفت: «زیرا آنها استاد من را برده اند، و من نمی دانم که او را کجا گذاشته اند.»

۱۴. و چون این را گفت، روی خود را برگرداند و بر عیسی نگریست که آنجا ایستاده است، و نمی دانست که او عیسی است.

۱۵. عیسی به او گفت: «زن، چرا گریه می کنی؟ به دنبال چه کسی می گردی؟» او گمان کرد که او باغبان است، به او گفت: «آقا، اگر او را برده ای به من بگو که او را کجا گذاشته ای و من او را خواهم برد.»

۱۶. عیسی به او گفت: «مریم!» او روی خود را برگرداند و به عیسی گفت ربی (یعنی استاد).

۱۷. عیسی به او گفت: «بر من میاویز، زیرا هنوز نزد پدرم بالا نرفته ام؛ اما نزد برادران من برو و به آنها بگو: «من نزد پدرم و پدر شما، و به خدای من و خدای شما بالا می روم.»

۱۸. مریم مجدلیه آمد و به شاگردان گفت که استاد را مشاهده کرده است، و او این سخنان را به او گفته است.

۱. پس در روز اول هفته، مریم مجدلیه صبح زود در حالی که هوا هنوز تاریک بود به مقبره رفت و دید که سنگ از جلوی آن غلطانده شده است.

۲. پس دوید و نزد شمعون پطرس و شاگرد دیگر، که عیسی او را دوست داشت، آمد و به آنها گفت: «آنها استاد را از مقبره برداشته اند، و ما نمی دانیم که او را کجا گذاشته اند.»

۳. سپس پطرس و آن شاگرد دیگر به سوی مقبره بیرون رفتند.

۴. پس هر دو با هم دویدند، و شاگرد دیگر از پطرس سبقت گرفت و زودتر به مقبره رسید.

۵. و او خم شده و به داخل نگاه کرد، دید که پارچه های کتان آنجا افتاده است؛ اما وارد نشد.

۶. سپس شمعون پطرس، دنبال او آمد و وارد مقبره شد، و او به پارچه های کتان که در آنجا افتاده بود نگریست.

۷. و دستمالی که به دور سر او بود، نه با پارچه های کتان بلکه جداگانه در جایی دیگر تا شده بود.

۸. سپس شاگرد دیگر که زودتر به مقبره آمد نیز وارد شد، و او مشاهده کرد و ایمان آورد.

۹. زیرا هنوز کتاب مقدس را نمی دانستند که او باید از مردگان رستاخیز کند.

۱۰. سپس شاگردان به سمت خانه های خود برگشتند.





۱۹. سپس، در عصر همان روز، که روز اول هفته بود، وقتی درها بسته بود جایی که شاگردان جمع شده بودند به خاطر ترس از یهودیان، عیسی آمد و در وسط ایستاد و به آنها گفت: «صلح بر شما.»

۲۷. سپس به توماس گفت: «انگشت خود را اینجا بگذار، و دستهای مرا نگاه کن، و دست خود را اینجا بگذار، و آن را در پهلویم قرار ده. ناباور نباش، بلکه باور کن.»

۲۸. و توماس پاسخ داد و به او گفت: «استاد من و خدای من!»

۲۰. و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به آنها نشان داد؛ سپس شاگردان شاد شدند چون استاد را مشاهده کردند.

۲۹. عیسی به او گفت: «توماس، چون مرا دیدی باور کردی؛ برکت یافته‌اند کسانی که مشاهده نکردند و با این حال ایمان آوردند.»

۲۱. پس عیسی دوباره به آنها گفت: «صلح بر شما! به همان شکل که پدر مرا فرستاده است، من نیز شما را می‌فرستم.»

۳۰. و عیسی نشانه‌های بسیاری دیگر در حضور شاگردان خود انجام داد، که در این کتاب نوشته نشده است.

۲۲. و چون این را گفت، بر آنها دمید و به آنها گفت: «روح القدس را دریافت کنید.»

۳۱. اما اینها نوشته شده است که شما باور کنید که عیسی همان مسیح است، پسر خدا که با ایمان در نام او حیات داشته باشید.

۲۳. اگر گناهان کسی را ببخشید، آنها بخشیده می‌شوند؛ اگر گناهان کسی را نگه دارید، آنها نگه داشته می‌شوند.»

۲۴. و توماس، معروف به دوقلو یکی از دوازده شاگرد وقتی عیسی آمد با آنها نبود.

باب بیست و یکم

۱. پس از این‌ها، عیسی دوباره خود را به شاگردان در دریای طبریه آشکار کرد، و به این ترتیب خود را ظاهر کرد.

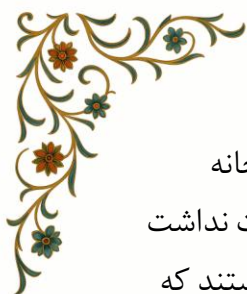
۲. شمعون پطرس، توماس معروف به دوقلو، ناتانیل از قانا در جلیل، پسران زبدی، و دو نفر دیگر از شاگردان او با هم بودند.

۲۵. بنابراین شاگردان دیگر به او گفتند: «ما استاد را مشاهده کردیم.» پس او به آنها گفت: «تا جای میخ‌ها را در دستهای او نبینم و انگشتم را در جای میخ‌ها نگذارم و دستم را در پهلویم نگذارم، باور نخواهم کرد.»

۳. شمعون پطرس به آنها گفت: «من می‌روم ماهیگیری کنم.» آنها به او گفتند: «ما نیز با تو می‌آییم.» آنها بیرون رفتند و بی‌درنگ سوار قایق شدند، و آن شب چیزی صید نکردند.

۲۶. و پس از هشت روز شاگردان او دوباره جمع شدند و توماس با آنها بود، عیسی آمد، درها بسته بود، و در وسط ایستاد و گفت: «صلح بر شما!»





۱۲. عیسی به آنها گفت: «بیایید و صبحانه بخورید.» اما هیچ یک از شاگردان جرأت نداشت از او بپرسند: «تو کیستی؟» زیرا می دانستند که او استاد است.

۱۳. سپس عیسی آمد و نان را گرفت و به آنها داد، و همچنین ماهی.

۱۴. و این سومین بار است که عیسی خود را به شاگردان خود آشکار کرد پس از اینکه از مردگان برخاست.

۱۵. پس چون صبحانه خوردند، عیسی به شمعون پطرس گفت: «شمعون، پسر یونا، آیا به من بیشتر از اینها عشق می ورزی؟» شمعون به او گفت: «آری ای استاد، تو می دانی که من تو را دوست دارم.» عیسی به او گفت: «به برهه های من خوراک بده.»

۱۶. دوباره بار دوم به او گفت: «شمعون، پسر یونا، آیا به من عشق می ورزی؟» او به عیسی گفت: «آری ای استاد، تو می دانی که من تو را دوست دارم.» عیسی به او گفت: «گوسفندان من را شبانی کن.»

۱۷. بار سوم به او گفت: «شمعون، پسر یونا، آیا مرا دوست داری؟» پطرس غمگین شد زیرا بار سوم به او گفت: «آیا مرا دوست داری؟» و به او گفت: «ای استاد، تو از همه چیز آگاهی؛ تو آگاهی که من تو را دوست دارم.» عیسی به او گفت: «به گوسفندان من خوراک بده.»

۱۸. به یقین به تو می گویم، وقتی جوان تر بودی کمر بند خود را می بستی و به هر کجا که

۴. اما چون صبح فرا رسید، عیسی بر ساحل ایستاد؛ اما شاگردان نمی دانستند که او عیسی است.

۵. سپس عیسی به آنها گفت: «بچه ها، آیا خوراکی دارید؟» آنها به او پاسخ دادند: «نه.»

۶. و به آنها گفت: «تور را در سمت راست قایق بیندازید، و ماهی پیدا خواهید کرد.» بنابراین آنها انداختند، و اکنون دیگر نمی توانستند آن را به دلیل فراوانی ماهی ها به داخل بکشند.

۷. بنابراین آن شاگردی که عیسی عاشق او بود به پطرس گفت: «این استاد است!» بنابراین چون شمعون پطرس شنید که اوست، جامه بیرونی خود را پوشید (زیرا آن را درآورده بود)، و خود را به دریا انداخت.

۸. اما شاگردان دیگر با قایق کوچک آمدند (زیرا آنها از ساحل دور نبودند، بلکه حدود دویست ذراع - (۹۰ تا ۱۰۴ متر)، تور را با ماهی می کشیدند.

۹. سپس به محض اینکه به ساحل رسیدند، آتش هیزمی را آنجا دیدند، و نان و ماهی روی آن قرار داشت.

۱۰. عیسی به آنها گفت: «چندتا از ماهی ها را که تازه صید کرده اید را بیاورید.»

۱۱. شمعون پطرس از آب به بالا رفت و تور را به ساحل کشید، پر از ماهی های بزرگ، صد و پنجاه و سه؛ و اگرچه تعداد زیادی بودند اما تور پاره نشد.



می خواستی می رفتی، اما وقتی پیر شدی،
دستهایت را دراز می کنی و دیگری کمربت را
می بندد و به جایی می برد که نمی خواهی.»

۱۹. این سخنان را گفت، با اشاره به اینکه با چه
نوع مرگی خدا را جلال خواهد داد؛ پس از این
سخنان به او گفت: «از من پیروی کن.»

۲۰. سپس پطرس روی برگردانید و شاگردی که
عیسی به او عشق می ورزید را دید که دنبال آنها
بود، همان که در شام نیز بر سینه او تکیه داده
بود، و گفت: «ای استاد، کیست که تو را تسلیم
می کند؟»

۲۱. پطرس او را مشاهده کرد و به عیسی گفت:
«اما ای استاد، در مورد این مرد چه؟»

۲۲. عیسی به او گفت: «اگر می خواهم که او تا
آمدنم بماند، چه ربطی به تو دارد؟ تو از پی من
بیا.»

۲۳. سپس این گفته در میان برادران منتشر شد
که این شاگرد نخواهد مرد، اما عیسی به او نگفت
که نخواهد مرد، بلکه گفت: «اگر بخواهم که او تا
آمدنم بماند چه ربطی به تو دارد؟»

۲۴. این شاگردی است که درباره این چیزها
شهادت می دهد، و این چیزها را نوشت و ما
می دانیم که شهادت او راست است.

۲۵. و همچنین کارهای بسیاری هست که
عیسی انجام داد، که اگر یک به یک نوشته شوند،
گمان نمی کنم که خود جهان بتواند کتاب هایی
را که نوشته خواهد شد، در خود جای دهد.
آمین.

از پارس تا پارتنون: سفری در واژگان Persia to Parthenon: A Word Odyssey

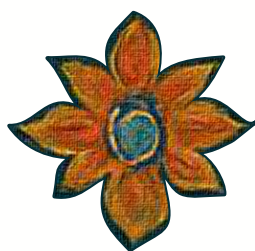
ἀγαπάω	I love (unconditionally, in a committed way)	عشق می‌ورزم بی قید و شرط و متعهدانه
ἀγάπη	committed (covenant) love	محبت، عشق با تعهد
ἀλήθεια	truth	راستی، حقیقت
ἀληθινός	true, genuine, real	حقیقی، واقعی، اصیل
ἄνθρωπος	man, human being	انسان
ἀποστέλλω	I send	می‌فرستم
βασιλεία	kingdom, reign	پادشاهی، سلطنت
γινώσκω	I know (through relationship or experience)	می‌شناسم (از طریق تجربه و رابطه)
δίδωμι	I give	می‌دهم
δόξα	glory, splendor	جلال، شکوه
ἔργον	work, deed, action	عمل، کار، کردار
ἔρχομαι	I come, I go	می‌آیم، می‌روم
ζωή	life	حیات
κόσμος	world, universe, people in the world	جهان، مردم جهان
κρίσις	judgment, decision	داوری، قضاوت
κύριος	sir (title of respect), owner of land, master, God	سرور، خداوند، ارباب، صاحب زمین
λόγος	word, reason, matter for discussion	کلام، سخن، معنا
μαρτυρέω	I bear witness, I testify	شهادت می‌دهم، گواهی می‌دهم
μένω	I remain, I abide	می‌مانم، در چیزی ساکن می‌شوم
οἶδα	I know (cognitively, intellectually)	می‌دانم یا شناخت از طریق درک عقلی
ὄνομα	name	نام
πατήρ	father, Father	پدر، پدر آسمانی یا خدا
πιστεύω	I believe, I trust	ایمان دارم، اعتماد می‌کنم
πίστις	faith, trust, belief	ایمان، اعتماد، باور قلبی
πνεῦμα	spirit, (Holy) Spirit, wind, breath	روح، روح القدس، باد، نفس
σημεῖον	sign, miracle	نشانه، معجزه
σκότος	darkness	تاریکی
σώζω	I save, I rescue, I deliver	نجات می‌دهم، رهایی می‌بخشم
σωτηρία	salvation, deliverance	نجات، رهایی
υἱός	son, Son	پسر، پسر خدا
φιλέω	I love (as a relative or a friend)	محبت می‌کنم، عشق می‌ورزم به عنوان دوست
φῶς	light	نور

انجیل عربی شده واژه یونانی εὐαγγέλιον
انوانگلیون به معنای خبر خوش یا مژده،
شرحی از زندگی و آموزه‌های عیسی مسیح است.



در حالی که بسیاری از ترجمه‌های بین‌المللی معاصر به شدت بر ترجمه‌های انگلیسی تکیه دارند، ما تلاش کرده‌ایم مستقیماً از نسخه‌های اصلی یونانی کوبینه استفاده کنیم؛ از جمله نسخه «تکستوس رِسپتوس» و نسخه‌های خطی یونانی. این رویکرد می‌تواند برای فارسی‌زبانان سودمند باشد، به‌ویژه در جاهایی که زبان فارسی توانایی بیشتری برای انتقال دقیق‌تر مفاهیم متن یونانی دارد. تیم ترجمه شامل یک متخصص زبان یونانی کوبینه و چندین فرد دوزبانه‌ی فارسی‌زبان از گروه‌های سنی و مهارتی گوناگون بود. این تنوع، به تیم امکان داد تا با دقت بیشتری ببیندیشد که چگونه می‌توان مفاهیم و واژگان متن یونانی را به‌گونه‌ای منتقل کرد که برای خواننده‌ی فارسی‌زبان قابل درک‌تر باشد. امیدواریم این ترجمه را هم روان و خوانا بیابید، هم از نظر دقت و هم در سطحی بسیار بالا.

While many modern international translations lean heavily on an English translation, we have sought to work directly from the original Koine Greek manuscripts (both the Textus Receptus and the Majority Text manuscripts). This should be helpful to Persian speakers, especially where the Persian language can more accurately capture the ideas of the original Greek. The translation team included a Koine Greek scholar as well as several bilingual Persians of varying ages and with very different sets of skills. This enabled the team to think about how best to capture the ideas of the original Greek so that Persians would better understand the ideas and word pictures. We hope that you will find this translation both easy to read and highly accurate.



ISBN 979-8-218-34290-6

